



تاسفان ۱۳۳۵

ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

تکشماره ۳۵ ریال

سرمقاله:

گروگانها

و مسئله انتخابات در آمریکا

از حمله مسائلی که حو و فضای سیاسی جهان و بویژه کشور ما را فرا گرفته است، مسئله انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا است. علت اینکه این مسئله در رابطه با کشور ما صورت خاص و پراهمیتی یافته است بیش از هر چیز بواسطه گروگان گیری و یا بگونه ای بهتر حاسوس گیری در ایران است که ظاهراً پیروزی هر یک از دو کاندیدای احزاب دموکرات و جمهوری خواه یعنی "جیمی کارتر" و "رونالد ریگان" بدین امر وابسته است. و

بقیه در صفحه ۳

باقر (۴)

بنیانگذار حرکت رها سازی مکتب

رای رها سازی توده ها

در صفحه ۴

شرکت رجائی در اجلاس شورای امنیت چرخشی

نویز در سیاست خارجی هژمونی

بقیه در صفحه ۶

مقدمه

این روزها عمده ترین مسئله ای که افکار عمومی جهان و ایران را به شگفتی واداشت و بخود معطوف نمود، سفر رجائی نخست وزیر ایران به نیویورک برای شرکت در جلسه شورای امنیت بود که این جلسه بمنظور رسیدگی به مسئله ایران و عراق تشکیل می یافت.

حج، صحنه نمایشی از حرکت جهتدار

انسان

در صفحه ۲۵

تحلیلی پیرامون پروسه اشغال جاسوسخانه آمریکا از آغاز تا امروز "گروگان گیری؟"

یا "جاسوس گیری؟ کدامیک سرآغاز مبارزه ضد امپریالیستی است؟"

مقدمه:

درستگیری حرکت آینده انقلاب ایفاء کند، مسئله "گروگان گیری" و یا به تعبیر درست آن، مسئله "جاسوس گیری" در سفارت سابق آمریکا در تهران بود. لازم به توضیح نیست که متعاقب این امر،

بقیه در صفحه ۷

از جمله وقایع مهمی که پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی توده ها رخ داد ونبوه خود میتواند نقش تعیین کننده ای

گروگانها و مسئله انتخابات در امریکا

بقیه از صفحه ۱

خلاصه اینکه این دو پارامتر یعنی "گروگان گیری" و "انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا" بواسطه اتصال ارگانیکی که با یکدیگر دارند بصورت مسئله ای خبر ساز درآمده و تاحدی میتوان گفت که نبض بازار ژورنالیستی جهان را بدست گرفته اند.

شکی نیست که مسائلی از این قبیل در حیات سیاسی آمریکا، غالباً "اذهان عموم را در جهان برانگیخته و گاه تاثیرات حدی و مستقیم در سرنوشت کاندیداهای احزاب برای شرکت در انتخابات رئیس جمهوری آمریکا، داشته است. بعنوان نمونه هیچکس نمی تواند اثرات جنگ در ویتنام را بر روی انتخابات در آمریکا نفی کند و روی کار آمدن دموکراتها را که غالباً "چهره ای مزورانه و ظاهر صلاح دارند و سعی شان بر اینست که تحت لوای حقوق بشر و سازمان ملل و انزجار از جنگ و خونریزی به منافع خود در جهان تحت سلطه دست یابند انکار نمایند، بنابراین کاملاً امری طبیعی است که گروگان گیری در ایران و عدم موفقیت کارتر در حل و فصل این مسئله جنجال برانگیز، یوئن مثنی برای جمهوریخواهان و رقیب انتخاباتی کارتر یعنی ریگان باشد. اما آنچه که دارای صورتی غیر طبیعی است، تاثیر این مسئله در اوضاع و جو مبارزات سیاسی کشور ماست که باعث گردیده مبارزات ضد امپریالیستی توده های ما که تاکنون (حتی در صورت شعارهای آن) در کادر مسئله گروگانها شکل می یافت، رفته رفته چهره عوض کرده و در برخورد های کاندیداتوری ریاست جمهوری آمریکا تجلی پیدا نموده است. و به این ترتیب گروگان گیری و جاسوس گیری که تاکنون یک خط ضد امپریالیستی (البته در رابطه با توده ها) بخود گرفته بود با شروع حواشی انتخاباتی در آمریکا نمکی بر زخم های دیرینه ما گردید و امپریالیسم از روی عمد کوشید که شوری این نمک را هر لحظه افزون تر ساخته و از فضای بلوا و آشوب و حار و جنجالهای جاری در جهت توحیه غارت منافع خلقهای تحت ستم کمال استفاده را بنماید و از این آب گل آلود هر چه بیشتر به صید ماهی بنشیند.

گروگان گیری در ایران و انتخابات در آمریکا یعنی عواملی که موجب برپائی سروصدا های زیاد در جهان گشته اند با یکدیگر دارای رابطه ای تنگاتنگ هستند و این رابطه ارگانیک بگونه ای است که در یک برخورد ظاهری اثرات آن را به ما می نمایند، یعنی به میرانی که انتخابات در مسئله گروگان گیری موثر بوده، انتخابات تاخیر فراوان داشته است. اما نکته

نقشی که گروگان گیری میتواند در انتخابات داشته باشد متوسل شدن جناح جمهوریخواهان به این امر بوده و استفاده ای که آنها می توانند در یک رقابت انتخاباتی از آن بعمل آورند بر مبنای عقده ها و شائناهای موثری که میان آنها و دموکراتها وجود دارد از این امر بنحو احسن استفاده کرده و پیروزی را بدست آورند و در حالیکه دموکراتها می کوشند تا با حل و فیصله دادن موضوع در آخرین لحظات پایدار بر سر قدرت، یکبار دیگر اذهان مردم آمریکا را بسوی خود معطوف داشته و اعتماد آنها را جلب کنند.

بدون تردید توسل به مسائلی از جمله گروگان گیری در ایران برای برنده شدن در رقابت انتخاباتی تنها حربه ای است که در لوای دموکراسی آمریکایی چهره می یابد و در حقیقت چیزی است که توسط گروههای ذینفوذ آمریکائی بویژه پنتاگونیستی که در شرایط کنونی قدرت فوق العاده زیادی یافته و دیگر جناحها را تحت تاثیر خویش قرار داده است برای استعمار فکری توده و تحمیل آنان در پشت ماسک دموکراسی و حق انتخاب ظاهری دادن به آنها صورت می گیرد.

آنچنانکه واضح و مبهره است برای تامین منافع کلی امپریالیسم آمریکا که در دست های سه جناح عمده و قدرتمند اعم از نظامی، پولی و نفتی متمرکز است هیچ نوع تفاوتی نمی کند که جمهوریخواهان بر سر کار باشند یا دموکراتها و در هر دو صورت این دو حزب حافظ اصلی منافع طبقه حاکمه خواهند بود و خود بسان غروسکهای خیمه شب بازی عمل خواهند کرد. از اینرو کاملاً مشخص است که این بازیهای انتخاباتی چیزی جز راه انداختن جنگهای "حیدر نعمتی" تحت لوای دروغین دموکراسی نمی باشد زیرا دموکراسی، فریاد استعماری پنتاگونیم بالاخص و طبقه حاکمه آمریکا بالاخص است که بویژه پس از دو جنگ جهانی اول و دوم سعی میکنند از این طریق اولاً یک وسیله تبلیغاتی علیه ابر قدرت شرق فراهم آورند و با شعار پرطمطراق "آزادی دیکتاتوری و استبداد کمونیستی را صورتی وحشتناک جلوه داده و آن را به انزوا بکشانند، ثانیاً با تبلیغات پیرامون "دموکراسی از پیشرفت کمونیسم در کشور خود و جهان تحت سلطه مناعت کرده و از آن بعنوان سد محکمی در مقابل ابر قدرت شرق استفاده کنند، ثالثاً در پشت ماسک دموکراسی و آزادی شعارهای حقوق بشر طلبانه، چهره کریه و ضد خلقی خود را که بر مبنای تضاد "خلق - امپریالیسم" روز بروز سیاه تر و وحشتناک تر می شود پنهان داشته و آب و رنگ بزنند، و بالاخره با تمسک جویی به این شعار کور بجای آنکه خود را مستقیماً رویاروی توده ها قرار دهند و مقام مسئول بشناسانند، غروسکهای نظیر کارتر و ریگان و ... را به صحنه آورده و در پشت چهره اینان به عملکردهای ضد خلقی خویش مشغول باشند.

و به این ترتیب طبقه حاکمه آمریکا با توسل به حربه آزادی و دموکراسی دروغین که شب و روز در تبلیغ آنست می کوشد که

که بخود می گیرد. مظلومان و محرومان جهان را بیش از پیش در جهل و نادانی و ناخودآگاهی نگاه دارد.

ای کاش امپریالیسم بسان سابق خلقها را چنان خیار در کشتی های تجاری خویش می چید و برای فروش به بازار برده فروشی گسیل میداشت ای کاش امپریالیسم چنان گذشته باتمسک جویی به سلاح زور مستقیماً با توده ها روبرو می شد تا لااقل آنها فشار غل و زنجیر و استثمار و استبداد و ظلم های ضد خلق را احساس می کردند و با درک این دیالکتیک به قیام برمی خاستند. با افشوس اینک گرگ لباس میش پوشیده و بسیار آرام و سربزیر به گله زده است. هر روز گوسفندانی از این گله کم می شود در حالیکه نمی دانند ضربه از کجا بدانان وارد می آید. آمریکا چونان گرگی است که سالیان سال خلقهای جهان و مردم آمریکا را در اسوای دموکراسی می فریبد. هر چهار سال یکبار با علم کردن انتخابات سعی در بزرگ کردن چهره، دد مشانه و خونخوار خویش برآمده و از این طریق آن را آذین می بندد. لذاستکه مسئله دموکراسی در کشورهای امپریالیستی و بویژه آمریکا، صدای بی، بی، سی. در انگلستان فریاد آزادی در پاریس و شعارهای حقوق بشر خواهانه و انسانی در اروپا و غرب پیش از سلاحهای مرگبار و آتشین امپریالیسم برای خلقهای محروم و مظلوم ضرر و زیان داشته است.

در این میان گرچه مردم آمریکا نیز فریب این نوع دموکراسی را خورده اند اما باید آنان را افرادی خام، جاهل و حیار پنداشت و بگمان ما آنها نیز در این غارتگریها، توطئه ها و دسیسه ها شریک هستند و بغیر از این نمی توانند باشد. امروز غالب کسانی که از هوای آمریکا استنشاق می کنند حیثیتشان در گرو این است که در غارت جهان گرسنه سیم یا شندو برای تداوم این حیات حتی به ساختن بمب و ریختن آن بر سر توده های بی دفاع ایایی نداشته باشند!

بنابر این خلق آمریکا هیچگونه وجه مشترکی با دیگر خلقها جهان ندارند و البته شکی نیست که سیاهان و سرخپوستان جزء خلق آمریکا محسوب نمی شوند! لذا آن کسانی که در نماز جمعه خلق آمریکا را محروم و بیگناه قلمداد می کنند و برایشان پیام می فرستند، بدانند که دیگر زمان سردادن اینگونه شعارهای کورانترا سونالیستی - مارکسیستی گذشته است! امروز حیات کارگر آمریکایی بدین وابسته است که بمب بسازد و تحویل حکام آمریکایی دهد تا آنان در مواقع مقتضی بر سر خلق های تحت سلطه بریزند. آیا براستی کارگران آمریکایی نمی دانند؟ چرا خوب میدانند و خوب آگاهند که از این سلاحها ساخته و پرداخته کار آنها به چه طریقی استفاده می شود و در جهت چه چیزی بکار می رود!

اما از طرفی هم خوب میدانیم که همین مردم آمریکا هیچگونه قدرتی برای تعیین سیستم حکومتی ندارند، سیستم از قبل تعیین شده، خطوط مشخص گشته و کارگزاران شان انتخاب شده اند و تنها آمریکایی ها در یک انتخابات مسخره و مضحک شرکت می کنند تا از میان دو فرد درون این سیستم یکی را به میل و سلیقه خود برگزینند و به تخت قدرت نشاندند.

توده های آمریکایی هستند که کارگران را

انتخاب می کنند یا اینکه جناحهای مشخص و معینی در این کار دست دارند؟ امروز از میان این دو نفر هر کدام که انتخاب شوند هیچگونه زیانی برای پنتاگونیسیم موجود نیست و داستان کندی و ترور او ثابت نموده است که نه کارترها هرگز نخواهند توانست کوچکترین گامی جدای از حرکت کلی طبقه حاکمه و بویژه پنتاگونیسیم آمریکا بردارند و در غیر این صورت و اگر برای آنها انتظار آن نیست و یا اینکه در غیر این صورت و اگر برای آنها علم خواهد شد. و این چیزی است که پیوسته رئیس جمهوری های آمریکا باید آویزه گوش خود کنند و هیچگاه از یادش نبرند.

از اینروستکه جهان باید بداند، این مردم آمریکا نیستند که ریگان یا کارتر و یا ... را انتخاب می کنند بلکه این افراد انتخاب شده، طبقه حاکمه هستند و تنها این توده های آمریکایی هستند که از میان دو سر سیرده به طبقه حاکمه یکی را انتخاب می نمایند. این پنتاگونیسیمها هستند که "برژینسکی" ها و "کی سینجر" ها و ... می سازند و در لوای چهره آنان خود را مخفی می کنند. این پنتاگونیسیمها هستند که امروز سرنوشت توده ها را در دست داشته و آن را به میل خود رقم می زنند. آنها هستند که جنگها و تاخت و تازها و غارتگریها، حار و حناها را به راه می اندازند و به میل خود از آنها استفاده بعمل می آورند و توده آمریکایی عروسکی بیش نیست که تنها به ساز اینان می رقصد.

دنیا جنایتهای پنتاگونیسیم را به پای نیکسون ها و جانسون ها و ... می گذارند و اینها را مسئول این اعمال جنایتکارانه می پندارند و حال آنکه این امر همان چیزی است که طبقه حاکم آمریکا می خواهند یعنی خارج شدن از زیر ضربات خلقها و پنهان داشتن ماهیت کثیف خود، آیا دنیا به ماهیت سازمان پیسی سرده است؟ آیا دنیا کودتاها را ضد خلق ضیاء الرحمن ها راهدی ها، پینوشه ها و سوهارتوها را به پای طبقه حاکمه آمریکا می گذارد و اصلاً اینها را می شناسد؟ نه چنین است کارترها و ریگان ها مجسمه هایی هستند که در رابطه با سیاستهای پنتاگونیسیم علم می شوند و در لوای دموکراسی پاسدار منافع ضد خلق می گردند.

اینجاست که باید تاثیر انتخابات ریاست جمهوری را در آمریکا در رابطه با مسئله گروگانها در ایران مورد بررسی قرار داد. بر این مبنا اگر مسئله گروگانها اندکی و ذره ای تحت تاثیر این دغلبازیه و نوسانات انتخاباتی در آمریکا واقع شود امپریالیسم و پنتاگونیسیم بیروزمند سر از جیبه برون خواهند آورد و برد اصلی با آنها خواهد بود. اگر گروگان گیری در جهت رشد و تشکل و بسیج ضد امپریالیستی توده ها در نیاید متأسفانه باید عنوان نمود که گروگان گیری بخاطر گروگان گیری صورت پذیرفته. و یا اینکه مسئله گروگان گیری بیش از آنکه برای ضربه زدن به منافع حیاتی امپریالیسم صورت پذیرفته باشد در رابطه با احصار گرائیها و قدرت طلبی های هژمونی بوده است.

اگر اندکی مسیر حرکت و روند گروگان گیری را از آغاز تاکنون مد نظر قرار داده و آن را تحلیل کنیم در خواهیم یافت

امام باقر بنیانگذار...

تردیدی نیست که انسان برای شکل دادن به حرکت خود و برای اعمالش احتیاج به "مکتب" دارد تا آن را نشانه قرار داده و راهنمای عملش سازد و باز تردیدی نیست که رابطه میان مکتب و انسان صورتی انطباقی دارد و براین اساس انسان می‌کوشد که حرکت خویش را بر مکتب مطبق نماید.

اما برای اینکه مکتب توانایی و نقش هدایت‌کنندگی خود را همواره در صورتی متعالی حفظ و صیانت کند باید که با تاثیر پذیری حرکت انسان و تغییراتی که در آن حادث می‌شود، در تماس باشد و همیشه در صحنه و حرکت انسانی - اجتماعی حضور و شهود داشته باشد. اینجاست که حیات و حمایت یک مکتب آشکار می‌شود و شاهرگ و شریان حیاتی آن شکل می‌یابد و هم چنین در طول تاریخ آفتابهایی که بر یک مکتب زده‌اند و در جهت نابودی آن گام برداشته‌اند از همین نقطه آغاز شده‌اند، یعنی اینکه مکتب از حرکت انسان جدا مانده و در جهت دیگری سیر کرده است و حال آنکه نقش اساسی یک مکتب ایجاد تحول و دگرگونی ژرف در حرکت انسانهاست و زمانی که از این رسالت عظیم خویش باز بماند میتوان گفت که امراض و آفات آن را احاطه کرده و در جهت سکون و رکودش کشیده‌اند.

بنابراین میان مکتب و انسان رابطه ای ارگانیک برقرار است و در این رابطه باید که نقش عمده را برای مکتب قائل گردید زیرا که در مرحله اول مکتب میکوشد بر مبنای پروسه سازندگی تاثیر گذاری یکطرفه خویش را بر اجتماع شروع کند و اجتماع را در موضع استحاله مکتبی قرار دهد تا در ظل این عملکرد قادر شود امتی بسازد که توده‌هایش توانایی و قدرت حراست از مکتب را بیابند.

زمانیکه دست‌ها و عواملی در کارند تا نگذارند مکتب مسیر اصلی و ریل راستین خویش را طی کند و در این روند و حرکت امتی نمونه بسازد و توده‌ها نیز در چهل و ناکاهی بسر می‌برند و توانایی صیانت از مکتب را ندارند و اساساً نمی‌توانند راه شر و نیک را از یکدیگر تمیز دهند، لذا بیش از هر زمانی آفات مختلف بر سر مکتب هجوم می‌آورند و آن را در معرض نابودی قرار میدهند، اینجاست که باید در جستجوی حراست‌کننده ای بود تا مسئولیت حفظ ارگانهای دینامیک مکتب را در جهت رشد و تکامل و تعالی انسان و اجتماع بپذیرد و حرکتی را در این مسیر بیاغازد.

در مکتب اسلام این وظیفه بمعده "امام" گذارده شده، امام شخصی است که می‌کوشد همواره رابطه میان مکتب و اجتماع را مستحکم سازد تا در ظل این اتصال اصولی، اجتماع مسیر رشد یابنده ای را در پیش گیرد و گامهای موثری برای نیل به تکامل بردارد. لذا مسئولیت امام بس سنگین و خطیر و حساس است و وضع اواز موضع "امت" بسی سختتر است، چرا که اجتماع خود

در حالیکه امام وظیفه دارد گذشته از حفظ و حراست مکتب و مرزهای آن، مسئولیت ارتباط اصولی مکتب و اجتماع را نیز پذیرا گردد و حرکتی را در جهت ساختن توده‌ها توسط این مکتب در پیش گیرد، در این صورت با توجه به این نقش امام هم "حجت" است و هم "عالم"، همانطوریکه امام علی در خطبه ششگشیه عنوان می‌سازد.

"اما والذی فلق الجنة، و بر النسمه، لولا حضور الحاضر، و قیام الحجه بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء آن لایقار و اعلی کظه ظالم لا سغب مظلوم، لا لقیتم حیلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها و لا لقتیم و دنیا کم هذه از هد عندی من عطفه عنز.

آگاه باشید سوگند به آنسگیه میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر حاضر نمی‌شدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت کردن با من) و مدد نمی‌رسانند که "حجت" تمام شود و (اگر نبود عهده‌یکه خدای تعالی از "علما" گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را برگوهان آن می‌انداختم و گاسه اول خلافت را به آخر آن آب میدادم و فهمیده‌اید که این دنیای شما نزد من از عطسه بز (ماده) خار تر است."

امام علی در این بیان بر از مفهوم خود اذعان میدارد که "امام" "حجت" و "عالم" است و بر همین مبناست که مسئولیت ستاندن داد مظلوم از ظالم بمعده او نهاده شده است و "خلافت" وسیله ایست که امام می‌تواند توسط آن این رسالت عظیم و سنگین را به انجام برساند، در غیر این صورت خلافت آنقدر که ارزش و کم بهاست که با آب بینی یک بز برابری می‌کند!

امام مجسمه آگاهی به مکتب است و وظیفه دارد که توده‌های ناخودآگاه را توسط تادیب و تزکیه و تعلم بر مبنای انسانی که مکتب می‌خواهد، بسازد و از این توده‌ها اجتماعی نمونه بیافریند این معنا را نیز بخوبی در خطبه ۳۴ نهج البلاغه از زبان امام علی در می‌یابیم.

"یا ایها الناس ان لی علیکم حقاً"، و لکم علی حق. فاما حقکم علی فالنصیحه لکم، و توفیر فیئکم علیکم، و تعلیمکم کیلاً تجهلوا، و تادیبکم کیما تعلموا و ...

ای مردم مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است. اما حقی که شما بر من دارید، نصیحت کردن بشما است و رساندن تمامی غنیمت (حقوق) به شما است یاد دادن به شما است و تربیت نمودن شماست تا بیاموزید و ...

از اینروست که هرگاه در این مسئولیت دوگانه امام یعنی اتصال ارگانیک مکتب به اجتماع و حراست از مرزهای مکتب برای ساختن انسانهایی خودآگاه و امتی نمونه، انقطاعی حاصل شد و رابطه مکتب و امت قطع گردید و امام بواسطه مواعی که بر سر راهش سبز گردید یا موفق نشد تا در ظل نیازهای اجتماعی پایه

آن اتصال مردم و اسلام بود. که بطور کلی همه این شیوه ها را می توان در دو خط و دو روند متبلور یافت، اول "رهایی مردم در جهت رهایی مکتب" که در رابطه با امام علی تا امام باقر صورت پذیرفت و دوم "رهایی مکتب در جهت رهایی مردم" که از حرکت امام باقر تا امام زمان تجلی یافت.

تا آنجائی که مکتب بود امام مردم در صحنه حضور نداشتند. سخن از حرکت و جوش و سیلان بود ائمه از امام علی تا امام باقر میکوشیدند که فکر و مکتب را بدرون توده ها برند و آنان را در جهتی رشد یابنده و بسوی خیر و کمال و تعالی هدایت کنند. اما دیری نگذشت که شیوه خناسان حاکم بر تاریخ در لوای زر و زور و تزویر تغییر یافت و اینبار بر مکتب تکیه گردید، و لای تکیه ای که پیش از پیش خطرناک بود و در جهت مخدوش ساختن چهره راستین و حقیقی مکتب بر می آمد. ازین به بعد رسالت امام صورت سخت تر و سنگین تری بخود گرفت، او می بایست که مکتب را از شبهه ای که بدان گرفتار آمده بود نجات بخشد و پس از آن توده های مردم را بسوی آنچه که بایست باشند هدایت کرده و رهنمون شود.

امام باقر بنیانگذار چنین حرکتی بود که بر اساس گرفتار شدن کلید رهایی توده ها، یعنی مکتب در چنگال شبهه روز افزون ناشی از حرکت و تکاپوی خناسان، رسالت خویش را باز یافت، و دانست که برای نجات مکتب و مردم باید این زنجیرهای شبهه گونه را خرد کرده و کیوتر مکتب را در هوای آزاد و خالی از هرگونه غلظت شبهه به پرواز درآورد تا بانجات اسلام "محمدی" از اسلام "تابویی" بستری برای ایجاد فکر در متن توده ها بوجود آید.

آنچنانکه واضح است تمامی انبیاء تلاش و تکاپوی خویش را بر این گذاشته بودند که توده ها را به فکر کردن وادار سازند و در مسیر حرکت آنها هنگامیکه توده های مردم توانایی فکر کردن یکف آورده باشند، رها شده اند و این است رمز رسالت امام باقر، یعنی رها ساختن مکتب سرچشمه اندیشه، تدبیر و تفکر برای رها ساختن مردم، و علت اینکه ما خود را شیعه امام صادق میدانیم بخاطر این است که امام صادق ادامه دهنده و تکمیل کننده راه امام باقر بود و از آنجائیکه از زمان وی تا قیام مهدی همواره مکتب دچار گردوغبار شبهه ها بوده و خواهد بود. لذا رسالت پیش از آن مردمی نیز برای نجات توده ها، قبل از هر چیز نجات مکتب از چنگال شبهه است، باید ابتدا مکتب را رها ساخت و آنگاه حرکت توده ای را شکل بخشید. و امام باقر شکافنده این رمز بود.

والسلام

های دینامیک مکتب را حفظ نماید، آنوقت است که زمان سکون و رکود مکتب فرا رسیده است.

مکتب نیازمند و محتاج "امام" است این امام است که اتصال ارگانیک مکتب را با اجتماع فراهم می آورد و قطع این رابطه به معنای بالاترین و شدیدترین انقطاع تعلیمی و تادیبی است و آنچنانکه میدانیم قرآن انقطاع تعلیمی و تادیبی را در لفظ و واژه "یتیم" متبلور می سازد و از این دیدگاه یتیم آنکسی نیست که والدین خویش را از دست داده باشد، بلکه کسی است که دچار فقدان تعلیم و تادب مکتب که توسط امام ارائه می شود گردیده باشد، پیامبر (ص) در این مورد چنین می گوید.

"قال رسول الله اشد من یتیم الیتیم، یتیم ان قطع امامه ولا یقدر علی وصول الیه".

"و یا همانطوریکه شاعر عرب می گوید.

"لیس الیتیم الذی مات والده

ان الیتیم، الیتیم العلم والادبوا"

آری امام باوجود خویش انقطاع علم و ادب را از اجتماع و انسان از میان می برد و این خلاء را بر می سازد و به میزانی که این خلاء پر گردد چتر سعادت بر سر اجتماع گسترده میشود و در همین رابطه است که پیامبر ثروت مادی و نجات از فقر را برای یک اجتماع سعادت نمی داند بلکه از دیدگاه او فکر و تدبیر و اندیشه و تعمق است که سعادت می آفریند - انبی ما اخاف علی امتی الفقر ولكن اخاف علیهم فی التدبیر - و بقول "ولتر" آلمانی که مسلح به فکر و تدبیر باشد، توسط هیچ سلاحی و قدرتی به زانو در نیامده و تسخیر نخواهد شد. وظیفه امام این است که تدبیر و تعمق را بر مبنای مکتب به متن توده های مردم بسرد و آنان را خود آگاه سازد.

اگر حرکت پیامبران اولی العزم و سپس ائمه و اوصیاء دین را بنگریم در خواهیم یافت که آنان پیوسته تلاش خویش را از مکتب آغاز کرده اند اما شیوه و تاکتیک این عملکرد آنان در زمانها و شرایط متفاوت توفیر داشته است یکی در زیر تیغ قاسط و دیگری در زیر نفاق ناکث و بالاخره دیگری در ظل جهل مارق. و به این طریق پیام پیام آوران ابلاغ میشد تا آن کسانی که هنوز توانایی جذب پیام را دارند، بسیج شوند و جامعه را به قیام وادارند. بنابراین کلید حرکت ائمه عبارت بود از همگامی با مردم جهت حرکت بر مبنای مکتب. اما این همگامی و همفازی در هر شرایطی احتیاج به سلاح مخصوصی داشت. رمز تفاوت تاکتیک های گونه گون ائمه اظهار نیز برای مقابله با حکام و سلاطین جور و ایجاد همفازی با مردم در ظل حرکت مکتب، در این جانبه است و هر کدام از ائمه بر مبنای نوعی سلاح می کوشید که حرکت اسلاف خویش را ادامه دهد و تداوم بخش و استمرار دهنده سیلان مکتب باشد یکی با جنگ و زندان و مبارزه و شهادت، دیگری با صلح و تاکتیک سکوت، آن یکی با پیام و دعا آن دیگری با حاکمیت و کلاس درس و ...

اما تمامی این تاکتیک ها در لوای یک شعار خلاصه می شد و

خواهران و برادران متعهد و مسئول!

کمکهای مالی شما تداوم بخش انتشار

آرمان مستضعفین است

شرکت رجایی

بقیه از صفحه ۱

آنچه سبب شگفتی و عطف دیدگاه جهانیان به این سفر شده است، نفرو ذات شرکت در چنین جلسه ای نیست، چه، سران بسیاری از کشورهای متمدن، انقلابی و یا نسبتاً متمدنی، شرکت در چنین جلساتی شرکت جسته و ثمرات نیکویی نیز برای مردم خود به ارمغان برده اند، اما نکته اینجاست که علیرغم توجه نداشتن و پشت کردن به یک سال و نیمه هژمونی ایران به سازمان ملل متحد و کنارکشیدن از سیاست بین الملل و اختیار کردن انزوا و گوشه گیری از سایر جریانات جهانی، چه فعل و انفعالاتی صورت گرفته که این موازنه و تعادل را برهم زده و سیاست خارجی رژیم چرخش و تکانی بخود داده است؟ عبارت دیگر دعوت شدن خبرنگاران خارجی به ایران، شرکت نخست وزیر برای نطق در اجلاس هیئت شورای امنیت و بالاخره سیاست تبسم و لبخند به کشورهای متمدن منطقه از جمله الجزایر و لیبی و سفر آقای نخست وزیر به آنها، از چه چیز حکایت می کند و چرا هژمونی شرکت در مجامع بین المللی را مفید و ضروری تشخیص داده است؟

و بالاخره اینکه همانطوریکه در گذشته، دوری جستن و پشت کردن هژمونی به مجامع بین المللی و استفاده تبلیغاتی از آنها، هیچ گونه دلیل منطقی نداشت، چنین بازگشت و رو آوردن هم به سازمان ملل، دارای توجیه انقلابی و منطقی نمی باشد، آنهم در وضعیتی که ماهیت و خط حرکت این سازمان در فاصله میان این دوشمی متفاوت، دچار هیچگونه تغییر و تحول و نوسانی نگشته است پس چنین چرخشی بر چه اساس و کدام مبنا صورت پذیرفته است؟ کدامیک از جناحهای هیئت حاکمه در اتخاذ چنین سیاستی مؤثر بوده اند؟ چه عاملی سبب شده که بنی صدر یعنی شخصی که از لحاظ درجه بندی مقام، دومین مرتبه راپس از رهبر انقلاب داراست و فرمانده سابق کل قوا بوده و اینک هم در شورای عالی دفاع از موقعیت برتری برخوردار است و لذا در سطح جهانی دارای حیثیت و اعتبار بیشتری است به سفر اعزام نشده و رجایی عازم این مسافرت پراهمیت گشت؟

در پاسخ به این انبوه سئوالات باید گفت که بدون شک در اتخاذ مشی سیاسی جدید از جانب هژمونی و باز نمودن جبهه ای جدید در سیاست خارجی ایران، پارامترهای تکوینی متعددی وجود دارد که در ارتباط نزدیک و مستقیم با جنگ جاری میان عراق و ایران قرار می گیرد.

نقطه عطف این سیاست جدید که سفر نخست وزیر به

نیویورک برای شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد است همانطوریکه پیش بینی می شد، تلاش و واکنشی بود در گشودن جبهه جدیدی بر علیه کشور عراق. به این ترتیب که هژمونی بر مبنای دنیاله روی از سیاستهای رهبر انقلاب که هیچ نوع ارزش و اهمیتی برای مجامع بین المللی قائل نبود، این مجامع را عوامل موثری برای پیشبرد اهداف خود نمی دانست و پیوسته سعی بر آن داشت که خود را از آنان دور بدارد، بویژه آنکه مسئله گروگان گیری و طرح آن در شورای امنیت از طریق سازمان ملل محکوم گردید و حتی شورای امنیت بر آن شد که ضمانت اجرایی این محکومیت را تحریم اقتصادی ایران قرار دهد که این تصمیم از جانب شوروی و توگردید و بهر حال این مسئله در قطع امید هژمونی از سازمان ملل نقش موثری ایفا نموده.

با شروع جنگ میان عراق و ایران و تعرض آشکار عراق به سرزمین ایران و تبدیل آن از صورت نظامی به اقتصادی و سیاسی که همگی این تبدلات اول بار از جانب عراق شروع گردید و هم او بود که گشایش یک جبهه سیاسی را علیه ایران تجدید کرد، هژمونی ایران مصمم گردید که بیش از این خود را در گرداب انزوا فرو نبرد و نگذارد که عراق باینوسیله تعرض غیر قانونی خود را به مرزهای ایران قانونی جلوه داده و خود را مظلوم نشان دهد. بنابراین ایران ناچار بود که حرکت سیاسی را علیه عراق شروع کند و باینوسیله ندای مظلومیت ملت ایران را که دچار تهاجمی غیر انسانی شده بود، بگوش جهانیان برساند.

اولین قدم برای رسیدن به سر منزل مقصود عبارت بود از: باز کردن پای خبرنگاران به داخل ایران برای گزارش مظلومیت ایران در جنگ و مخایره اینگونه خبرها به سایر نقاط جهان که این عمل آشکارا مورد حمایت رهبر انقلاب واقع گردید و استحکام یافت. دومین قدم، سفر رجایی به نیویورک و شرکت در سازمان ملل است و بالاخره سومین قدم، سفر وی به دو کشور لیبی و الجزایر است که کلیه این اقدامات واکنشی و بازتابی است از سوی هژمونی در رابطه با ضربات مهلک نظامی-اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ عراق و ایران.

اما برای اینکه فکته ها و عوامل اساسی دخیل در سیاست خارجی جدید ایران را بویژه نسبت به سازمان ملل متحد در یابیم و براین اساس شیوه اصولی و انقلابی و مطلوب برخورد با آن را مورد مذاقه قرار دهیم، ضروریست که قبل از همه اینها اندکی به ماهیت واقعی و عملکردهای سازمان ملل متحد در رابطه با خلقهای جهان تحت سلطه پرداخته و در روشن کردن آنها کوشا باشیم، تا بدینوسیله برای ما ماهیت حرکت جدید هژمونی در رابطه با سازمان ملل متحد روشن و آشکار شود و صحت و سقم آن از نقطه نظر جهت خلقی و انقلابی مورد قضاوت قرار گیرد.

۱- سازمان ملل متحد نهادی با ترکیب ناهمگون

سازمان ملل متحد در حال حاضر بزرگترین و جامع ترین ارگانی است که توانسته است، اکثریت قریب به اتفاق کشورهای

..... "گروگانگیری"؟

یا "جاسوسگیری"؟.....

چه سروصداهایی از جانب طرفین (هیئت حاکمه ایران و آمریکا) برپا شد مسئله تا چه حد گستردگی پیدا کرد و بلحاظ زمانی نیز گش آمد. رهبر انقلاب ایران اعلام نمود که با پیش آمدن این رویداد، "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول در ایران رخ داده است" و بدینوسیله تلویحا "این نکته را گوشزد نمود که بدنیاال پیروزی در مبارزه ضد استبدادی، اکنون مبارزه ضد امپریالیسم است" آغاز گشته و درایجاد وسیع خویش به پیش خواهد رفت. از آنطرف نیز "امپریالیسم خبری جهانی" بسرگردگی "امپریالیسم خبری آمریکا"، تبلیغات و سمپاشی های گسترده ای را در سطح جهانی بر علیه این عمل (جاسوسگیری و به تعبیر خودشان، گروگانگیری) و در نتیجه بر علیه انقلاب ایران منتشر ساخت و کوشید تا با گل آلود کردن آب، ماهی مقصود خویش را بگیرد.

در بدو امر در خود ایران، بسیاری را این گمان پیش آمد که حقیقتا "شعار" بعد از "است" دارد در عمل تحقق عینی پیدا میکند و با توجه به شعارهای "است" که از سوی دانشجویان اشغال کننده سفارت، موسوم به "پیروان" داده میشد مبنی بر لزوم افشای قراردادهای امپریالیسم و مبارزه با سرمایه داری وابسته و انگو کلیه قراردادهای تحمیل و ضرورت مقابله با سازشکاریها و مماشات کاریهای هیئت حاکمه وقت، مجموعا این تصور حاصل شد که انقلاب اگرچه در مرحله (ضد استبدادی) در کانال درست خویش جریان نداشت است، اما در این مرحله (ضد امپریالیستی) جبران مافات کرده و وارد کانال درست خویش شده و بستر اصولی را می پیماید.

بر اساس بررسی هایی که در همان آغاز امر، از سوی سازمان بعمل آمد، بلافاصله این نتیجه به دست آمد که حرکت دانشجویان پیرو خط امام از اصالت مبارزاتی ضد امپریالیستی برخوردار نیست و این نظر، در آلمان مستضعفین شماره ۱۸ تحت عنوان "تحلیلی پیرامون اوضاع جاری مملکت" مطرح شد. در آنجا ما به دقت تاکید داشتیم که اینان (دانشجویان ۱۰۰۰)

ترجمه جانبداریهایی از اندیشه های شریعتی میکنند و این خود نشان دهنده حضور عناصر صدیق و مترقی در بین آنهاست، اما از آنجا که روحیه شدید ویکجانبه ضد لیبرالی دارند و با حرکت های تشکیلاتی نیروهای مترقی مخالفند، نمیتوانند عناصر واقعی ضد امپریالیست باشند و در نهایت بدامن ارتجاع سوق خواهند یافت.

در مقاله مزبور ما به نیروهای مترقی و ضد امپریالیست هشدار دادیم که بدلیل آنکه حرکت این دانشجویان اصالت مبارزاتی ضد امپریالیستی ندارد، میبایست یک جبهه اصولی ضد امپریالیست از سوی کلیه این نیروها تشکیل شود و در مقابل آنها (دانشجویان ۱۰۰۰) قرار بگیرد. بعبارت دیگر، نظر ما این بود که نیروهای مترقی و ضد امپریالیست، بجای آنکه تلاش کنند تا بنحوی خود را در حرکت دانشجویان، به خط اصلی ضد کنند، لازم است که بکوشند تا با ایجاد یک خط اصل ضد امپریالیستی، آنها را بدنیاال شرذمه بکشند و زمام هدایت یک چنین مبارزاتی را خودشان بدست گیرند.

قدر مسلم این است که اگر چنانچه این نیروها در آن زمان دست به یک چنین عملی میزدند و بجای آنکه شب و روز، بروی سفارت بنشینند و از دانشجویان تجلیل کنند، همانحالی نشستند و یک خط جدید و اصل ایجاد مینمودند و بجای تکرار شعارهای دانشجویان، شعارهای مترقیانه تر از آنها میدادند و علنآ به توده ها نشان میدادند که جهت درست مبارزه ضد امپریالیستی از کدام سوست؟ آری اگر آنها چنین میکردند، بدون شک امروز وضع نیروهای مترقی بسیار بهتر از موقعیت فعلی اش بود. زیرا که اولاً برخی از آنها خود را در حرکت دانشجویان مستحیل نمی ساخته و عاقبت نیز پایهای آنان بدامن ارتجاع در نمی غلطیدند و ثانیاً ارتجاع آن توان و نیرو را بدست نمی آورد که خود را اینچنین با قدرت، در نوک پیکان مبارزه ضد امپریالیستی جا بزند و به توهان چنین وانمود سازد که تنها و تنها اوست که ضد امپریالیست است و عاقبت هم از برکت این پیشتازی ضد

سریکتر رجایی در.....: بقیه از صفحه ۱۹

در این روند شرایط دیگری نیز از سایر دست اندر کاران همزمنی از جمله رهبر انقلاب و ریاست مجلس عنوان شده که عبارتند از:

۱- باز پس دادن پولهای بلوکه شده ایران توسط آمریکا که باید عنوان نمود آمریکا باطنا "مایل به انجام این کار است زیرا بلوکه شدن حدود ۸ میلیارد دلار از ایران در آمریکا موجب وحشت شیوخ خلیج و عربستان را فراهم آورده تا به امر پس انداز سرمایه گذاری دلارهای نفتی خود در آمریکا با دیده احتیاط بنگرند، لذا که آمریکا می کوشد، بلوک کردن پولهای ایران را عکس العملی در مقابل گروگان گیری جلوه داده و در رابطه با حل مسئله گروگانها بدان پایان بخشد.

۲- قدم دخالت در امور داخلی ایران که یک نوع بقیه در صفحه ۲۴

امپریالیستی اش را تا آنجا که در توان دارد بر سر نیروهای اصیل مردمی و ضد امپریالیست بکوبد و از صحنه پیشتازی خارجشان سازد.

بهر تقدیر، امروز که قریب به یکسال از واقعه جاسوسگیری و اشغال جاسوسخانه آمریکا در تهران میگذرد و با توجه به شرایط حساس جنگ ایران و عراق، و تمایل امپریالیسم آمریکا به نشان دادن نرمشی در مقابل ایران و جانبداری تلویحی از موضع این کشور در قبال عراق، بار دیگر مسأله جاسوسهای آمریکا در سطح بین المللی مطرح میشود و مجلس شورای ایران مجبور است که قریباً "نظر خویش را در مورد سرنوشت این جاسوسها اعلام نماید، لازم است که بار دیگر و با در نظر گرفتن شرایط جدید، بررسی جامعتری پیرامون این واقعه بعمل آید و برای کلیه نیروهای مردمی و ضد امپریالیست روشن شود که در طول این یکسال گذشته، مسأله جاسوسگیری چه روندهایی را طی کرده و امروز به کجا رسیده و در آینده چه خواهد شد؟ و نیز این حقیقت معلوم گردد که از دیدگاه یک نیروی ضد امپریالیست واقعی، واقعه جاسوسخانه از همان ابتدا چه روندی را باید طی میکرد. است ایران از دچار شدن به بن بست ها و گرفتاریهای کنونی اش، خلاصی میافتد و با قاطعیت تمام، واقعه جاسوسگیری را بنبط توده های ایران و خلقهای مستضعف جهان حل میکرد؟ بنابراین، بررسی کنونی عمدتاً سه موضوع را دربرمیگیرد اول، پروسه ای که واقعه جاسوسگیری از آغاز تا امروز طی کرده و نتایجی که به بار آورده. دوم، برداشتها و نتیجه گیری های ما از این پروسه یکساله. و سوم، پروسه ای را که به عقیده ما، این واقعه میبایست پیچیده تر بود تا بزبان امپریالیسم و بسود خلقها تمام شود.

نخست: نتایج حاصل از جاسوسگیری از آغاز تا امروز

۱- افزایش مقطعی شور ضد امپریالیستی در توده ها

وقتی که ما سخن از مبارزه توده های ضد امپریالیستی با آمریکا، و یا جنگ توده های در جبهه عراق بمان میآوریم، چه استنباطی از "توده" داریم؟ "توده" از دیدگاه ما اقشار وسیع و متشکل مستضعفین هستند که دارای دو ویژگی میباشند: یکی نداشتن و دیگری نخواستن، یعنی مردمی که نه چیزی دارند که واهمه از دست دادنش را داشته باشند و دشمن بتواند با سود جویی از این نقطه ضعف، در آنها ایجاد ترس و رعب نماید و آنها را تسلیم کند و نه چیزی میخواهند تا با دادن آن به ایشان، سکوت و تمکینشان را بخرد. توده ای که نه "دارد" و نه "میخواهد"، سراپا عشق است و ایمان و ایثار و وقتی که وارد صحنه مبارزه شد، تا پای جان و تا آخرین رمق ایستادگی میکند و در او، رگه ای از محافظه کاری و سازش و ملاحظات نیز وجود ندارد. مسلماً "اقشار بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه و

کسانی که در طول زندگیشان طعم گرسنگی، بد غذایی، بیماری و سختی را نچشیده اند و همواره در لذت و رفاه کاذب، خویشتن را سرگرم ساخته و گذران زندگی کرده اند، در زمره خیل عظیم "توده" قرار نمیگیرند، هر چند که خود را در آن، جا بزنند.

این توده است که وقتی خود آگاهی مبارزاتی به او رسید، همه چیزش را رها میکند و پا بمیدان مبارزه و جنگ میگذارد و تا آخر هم مقاوم و استوار ایستادگی میکند و همین توده است که اگر بر اساس خود آگاهی و شناخت خویش بسیج شود، پشت امپریالیسم را بلرزه در خواهد آورد.

بدون تردید این واقعیت را نمیتوان انکار نمود که واقعه جاسوسگیری و اشغال جاسوسخانه آمریکا که درست در بحبوحه رشد تضادهای داخلی و اوج بی تفاوتی توده ها پس از پیروزی انقلاب، رخ داد، توانست بناگاه تنشی در میان توده ها پدید آورد و بار دیگر آنها را که نسبت به سرنوشت آینده انقلاب مسئولیتی حس نمیکردند و کارها را پایان یافته تلقی کرده و امور مملکت را بدست دولتمردان داده و بتدریج به خانه های خود میرفتند، بمیدان مبارزه و حرکت و مسئولیت اجتماعی بکشاند. نخستین و اساسی ترین مرحله مبارزه ضد امپریالیستی، بسیج توده ها بر علیه امپریالیسم است و واقعه جاسوسگیری با شور و التهاب وصف ناپذیری که در توده ها بوجود آورد، توانست خیلی سریع و قاطع، این اولین مرحله را پشت سرگذارد و خلقها را بشکل اعجاب آوری بر ضد امپریالیسم آمریکا بسیج نماید. گذشته از اینکه نخستین مرحله مبارزه ضد امپریالیستی، بسیج توده ای است، عامل اصلی استمرار و تداوم این مبارزه نیز همین بسیج میباشد. یعنی تا زمانیکه توده ها آگاهی، تشکل و انسجام خویش را در مبارزه واحدشان از دست نداده اند، امپریالیسم همواره در موضع تدافعی و توده ها در موضع تهاجمی قرار دارند و این رخداد آنها را سرعت رشد میدهد.

آنچه که میتواند به بسیج توده ها استمرار ببخشد و در نتیجه آنها را همیشه در صحنه پیکار آماده نگه دارد، میزان خود آگاهی و شناختی است که در جریان مبارزه ضد امپریالیستی بدست میآورند. به عبارت دیگر، گرچه شور ضد امپریالیستی میتواند سرعت و در سطحی گسترده توده ها را بسیج نماید، اما اگر این شور با شعور توأم نباشد، تنها یک تنش مقطعی ایجاد میکند که بمجرد از بین رفتن شور، آنهم از بین میرود.

در جریان واقعه سفارت ما شاهد بودیم که دانشجویان پیرو خط امام که عملاً در صف اول مبارزه ضد امپریالیستی قرار داشتند، هیچگونه کوشش مثبتی برای افزایش خود آگاهی توده ها نسبت به ماهیت امپریالیسم و جنایات بی شماری که در کشور خود ما صورت داده است بکار نبردند و تنها با اعلامیه های مکرر خویش در صدد بودند تا بر شور و التهاب توده ها بیفزایند و کفه آنها را سنگین تر کنند، در حالیکه کفه شعور ضد امپریالیستی توده ها همچنان پائین میماند. دانشجویان اگرچه در ابتدای

های مترقیانه ای نظیر: "قراردادهای امپریالیستی باید افشاء و لغو شوند" را سر میدادند و بدینوسیله می کوشیدند تا بنحوی خودآگاهی توده ها را افزایش دهند اما وقتی که نوبت به خودشان رسید، حتی از افشای اسناد و مدارکی که در جاسوسخانه آمریکا بدست آورده بودند، خودداری ورزیدند و آنچه را هم افشانمودند بیشتر چهره های لیبرال را شامل میشد!

بهر صورت غرض این است که حرکت این دانشجویان اگر چه فی نفسه یک عمل مترقیانه بود و توانست با ایجاد شور ضد امپریالیستی در توده ها آنها را بر علیه امپریالیسم بسیج نماید، اما بدلیل ماهیت مرتجعانه ای که بر حرکت آنها غالب بود و نیز بدلیل بی برنامه گی و نامشخص بودن خط مشی عملی کار و مهم تر از همه بی تجربگی و ناپختگی، آنها نتوانستند این شور تسوده ها را به شعور متصل سازند و به مبارزه آنها عمق و گستردگی ببخشند. در نتیجه نفس عمل جاسوسگیری و اشغال جاسوسخانه را بزرگ کرده و بدان اصالت دادند. به این معنا که استرداد شاه و اموال و داراییهای او، بجای آنکه برای آنها وسیله ای باشد در جهت بسیج ضد امپریالیستی توده ها، خود بصورت یک هدف درآمد و دانشجویان، رفته رفته به خودشان هم اینچنین تلقین شد که هدف آنها از جاسوسگیری، صرفاً "گرفتن چند گروگان و عوض و بدل کردن آنها با شاه بوده است.

طبیعی است که وقتی برداشت دانشجویان از مساله جاسوسگیری، صرفاً "در گروگان گیری خلاصه شود. (یعنی همان چیزی که بنگاه های خبر پراکنی بین المللی، امپریالیسم خبری، شب و روز تبلیغ می کردند) توده هایی که اینها را پیشقراولان "انقلاب بزرگتر" خویش می شمارند، چه وضعی خواهند داشت. آنها نیز رسالت خویش را تنها در این خلاصه دیدند که هر روز در مقابل سفارت جمع شوند و کاریکاتورهای کارتر یا پرچم ایالات متحده را آتش بزنند. کاری که توده های وطن پرست آمریکایی را که برای پرچم کشور خویش اهمیت بسیار قائلند، بشدت به خشم می آورد و نسبت به انقلاب ایران بدبین میسازد.

اسناد و مدارک پر ارزشی که افشاء هر کدام میتواند ماهیت پلید امپریالیسم را برای توده های ما روشنتر سازد و آنها را بر اساس خودآگاهی اشان بمیدان بکشد، همگی همچنان مکتوم و سر بسته باقی ماندند. جاسوسهایی که محاکمه هر کدامشان میتواند افشاگریهای بسیاری بدنیاال داشته باشد و شعور ضد امپریالیستی توده ها را تقویت نماید (بخصوص که در میان آنها بنا بگفته خود دانشجویان، جنایتکاران جنگ ویتنام نیز حضور دارند)، همچنان بلا تکلیف در بند ماندند. قراردادهای استعماری که در طول دوران حکومت سیاه پهلوی با کشورهای سلطه گر بویژه امپریالیسم آمریکا و انگلیس بسته شده بود، دست نخورده در پسرونده های قطور استار شدند و از چشم توده ها مخفی ماندند....

خوب، وقتی که توده ها بواسطه شور ضد امپریالیستی اشان هر روز در مقابل سفارت آمریکا اجتماع میکنند، بالاخره باید

یک چیزی به آنها داد و به این هیجان و التهابشان جهت بخشید. مدتی آنها را با شعارهای "مرگ آمریکا" و به آتش کشیدن کاریکاتورهای کارتر و پرچم آمریکا سرگرم ساختند و بعد که بازار این کارها هم بواسطه تکرار بیش از حد، از رونق افتاد، طبق معمول همیشه، بسراغ نیروهای مترقی و ضد امپریالیست رفتند و به کوبیدن آنها مشغول شدند و توده ها را نیز بدنیاال خود کشیدند و آن شور ضد امپریالیستی اشان را در شعارهای "مرگ بر منافق" و "مرگ بر کمونیسم" متبلور ساختند.

دقیقاً در همین رابطه هم بود که پس از گذشت مدت زمانی، مساله جاسوسها فروکش کرد و چه در سطح بین المللی و چه در داخل خود ایران، دیگر بندرت از آنها سخن بمیان آمد و نتیجه آن شد که توده ها نیز گرچه هنوز در تصورات و توهمات خویش، امپریالیسم آمریکا را دشمن عمده خود میدانستند، اما از آنجا که شناختی نسبت بآن نداشتند، قیافه آن را گاه در چهره مجاهدین، گاه در چهره خلق کرد، گاه در چهره عراق و گاه در چهره گسروهای مارکسیستی مشاهده می کردند و بالاخره کار به آنجا رسید که شور ضد امپریالیستی بی که در آغاز با آنچنان وسعت و دامنه ای شعله ور شده بود، بمرور به سردی گرائید و نتوانست به خدمت یک مبارزه اصولی ضد امپریالیستی در آید.

۲- تشییت قدرت ارتجاع در برابر لیبرالها، نیروهای مترقی و خلقهای اقلیت

همانگونه که پیش از اینهم گفتیم، با شروع واقعه تسخیر جاسوسخانه آمریکا در تهران، رهبر انقلاب اعلام نمود که: "انقلابی بزرگتر در ادامه انقلاب قبلی آغاز شده است." و بدینوسیله، نوید نضج گیری و گسترش یک مبارزه اصیل ضد امپریالیستی را داد. اما پس از گذشت مدت زمانی از تسخیر جاسوسخانه، واقعیت ها خلاف اینرا گواهی دادند. زیرا موتور یک چنین مبارزه ای که همانا رشد مداوم و روز افزون خودآگاهی توده هاست، پس از تنش های اولیه خویش، از کار افتاد و روز مژگی و یکواختی شعارهای سردمداران این مبارزه، سرانجام توده ها را خسته و وارده ساخت و توان مبارزاتی اشان را به تحلیل برد.

اگر آنچنانکه رهبر انقلاب معتقد بود، این حرکت می خواست که نقطه شروع یک مبارزه اصیل ضد امپریالیستی واقع شود، میبایست از همان ابتدا مساله جاسوسها و استرداد شاه و داراییهای وی، بمشابه یک "شعار" که سرمنشاء یک "حرکت" است تلقی گردد. بدین معنا که جاسوسگیری و شعار "شاه و داراییهای وی را مسترد دارید!"، بهانه ای بدست هیئت حاکمه و نیروهای انقلابی باشد تا بتوسط آن، توده ها را در ظل یک حرکت خود آگاهی بخشنده، بر علیه امپریالیسم بسیج کنند. اما واقعیتها نشان دادند که هرچه زمان میگذرد، آن عواملی که باید خودآگاهی ضد امپریالیستی توده ها را رشد دهند، وارد صحنه نمیشوند و

در نتیجه ستون اصلی مبارزه توده ها لنگ میخورد.

وقتی که هیئت حاکمه و دانشجویان پیرو خط امام، بدلیل ماهیت ارتجاعی اشان و نیز بدلیل آنکه متاسفانه خودشان نیز ماهیت واقعی امپریالیسم و پیچیدگیهای یک مبارزه ضد امپریالیستی را نمی دانند، توانایی آن را نداشته باشند که خود آگاهی توده ها را افزایش دهند، کوشش خواهند کرد تا برای حفظ پایگاه خود در میان توده ها، خود آگاهی آنها را در همان سطح پائین و محدود خودشان نگه دارند و به آنها چنین تفهیم کنند که مبارزه واقعی ضد امپریالیستی، همان است که اینها می فهمند. این امر گذشته از آنکه این مرتجعین را درنوک پیکان مبارزه ضد امپریالیستی قرار میدهد، باعث میشود تا توده ها بسراغ هیچ نیروی دیگری نروند و کوش به هیچ شعار دیگری بجز شعارهای ارتجاعی اینان ندهند.

اما شعارهای اینان که حاکی از شناخت ساده و کودکانه اشان از ماهیت امپریالیسم است، تا زمانیکه شاه زنده بود، این بود که آمریکا باید شاه را مسترد دارد و وقتی هم که او مرد، گفتند که دارائیهای او را باید مسترد دارد. مفهوم این سخن این است که اینها با جریان جاسوسگری یک برخورد مکانیکی کرده و آن را صرفاً "یک گروگانگیری ساده تلقی می کنند که با استرداد شاه و یا دارائیهای شاه، خاتمه پیدا خواهد کرد. در صورتیکه بر طبق گفته رهبر انقلاب، این جریان میبایست سرآغاز یک انقلاب بزرگتر از انقلاب اول باشد و چگونه ممکن است که به این سادگی خاتمه پذیرد؟!

مساله اینجاست که اینها آغاز کننده خوبی بودند اما ادامه دهنده خوبی نبودند چرا که در ابتدا با ایجاد یک شور ضد امپریالیستی، توده ها را بسرعت بسیج کردند اما چونکه نتوانستند بموقع و بجای، این شور را تبدیل به شعور نمایند، در نتیجه به خود مساله جاسوسگری پر بها دادند و آنرا در برابر مبارزه ضد امپریالیستی مطلق نمودند. آنچه مسلم است، آبی که از یک سرچشمه زلال بجریان افتاد، وقتی که با یک مانع بزرگ مواجه شد و از حرکت باز ایستاد، پس از مدتی می گندد و متعفن میشود. این جریان ضد امپریالیستی نیز که از ابتدای شروعش، چه رهبر انقلاب و چه افراد و گروههای دیگر، امید فراوان بدان بسته بودند و پیش بینی می کردند که موج تازه ای از مبارزه را در سطح منطقه بر علیه امپریالیسم سازمان دهد، وقتی که از ناحیه خود آگاهی توده ها تغذیه نشد، در محدوده چند شعار هرچند آتشین و داغ، و احیاناً "سوزاندن کاریکاتورهای کارتر و پرچم آمریکا در جاز و شروع به گندیدن نمود.

بوی گند آن، در رابطه با جو داخلی مملکت زمانی بلند شد که ارتجاع حاکم کوشید تا با جلو انداختن خود، مهار این شتر سرگردان را بدست گیرد و از بسیج همگانی توده ها که از آغاز برای مقابله با امپریالیسم شکل گرفته بود، بمود مقاصد انحصار طلبانه قدرت جویانه خویش استفاده کند. اولین سودی که در این رابطه نصیب ارتجاع شد، تثبیت قدرت وی در برابر

جناح لیبرالهای هیئت حاکمه بود که سقوط دولت بازرگان و انتقال قدرت به شورای انقلاب، نخستین مظاهر این قدرت گیری ارتجاع بود. پس از این ماجرا نیز موضوع جاسوسهای آمریکایی، همواره عامل دست ارتجاع برای کوبیدن بنی صدر و اندیشه های لیبرال منشانه اش بوده است. ناگفته پیداست که ارتجاع از این مقابله، سودای نفع رسانی به توده ها را در سر نمی پروراند بلکه تنها به جنگ قدرت می اندیشید.

دومین منفعتی که عاید ارتجاع شد، فراهم شدن جو مساعدی برای تصویب قانون اساسی مورد توافق خودش، توسط توده های بسیج شده بود و این امر باعث شد نخستین ارکانهای قانونی حاکمیت وی تثبیت گردد.

منفعت دیگر، به ماهیت واقعی دانشجویان اشغال کننده جاسوسخانه بازگشت پیدا میکند. این نکته را ما از همان آغاز عنوان نمودیم که این دانشجویان، از آنجا که دارای یک خط فکری مشخص و مستقل نیستند و مهمتر از همه، بواسطه مخالفت شدید و یکجانبه ای که با جناح لیبرالهای هیئت حاکمه و همچنین با نیروهای مترقی دارند، عملاً قادر نخواهند بود که ماهیتی مستقل از ارتجاع داشته باشند، و در نهایت زیر چتر آن قرار بگیرند. مگر آنکه دست از مخالفت با نیروهای مترقی بردارند و در مسیر مبارزه ضد امپریالیستی، با آنان متحد شوند. اما این دانشجویان بنابه دلایلی که گفته شد، نتوانستند دست از موضع خصمانه خود نسبت به نیروهای مترقی بردارند و در نتیجه عملاً در حرکت جناح ارتجاعی هیئت حاکمه مستجیل گشتند.

این امر، یک نتیجه مثبت دیگری برای ارتجاع به بار آورد و آن اینکه چه از طریق این دانشجویان و چه از طریق تبلیغات سرسام آور و شبانه روزی خویش و تائیدهای مکرری که از رهبر انقلاب میگرفت، توانست خود را در صف اول مبارزه ضد امپریالیستی جا بزند و تاجایی پیش رود که بقول معروف، کاتولیک تر از "پاپ" و ضد امپریالیست تر از "جیاب" نمایان گردد! امروز زمان، ارتجاع آنچنان در این مسیر پیش رفت که حزب جمهوری چه در داخل کشور و چه در سطح بین المللی، بمشابه یک اهرم قدرت تلقی شد. بطوریکه پس از چندین ماه که از ریاست جمهوری بنی صدر میگذرد، امروزه تمامی کشورهای جهان دریافته اند که در داخل ایران طرف اصلی اشان، نه بنی صدر بلکه حزب جمهوری است و لذا مشاهده می کنیم که سیل نامه و تلگراف و ملاقات حضوری سفرای کشورهای مختلف بسوی رئیس مجلس شورا سرازیر میشود و هر کس کاری دارد اول بسراغ او میروند چون میدانند که تصویب و تائید هر امری حتماً میبایست از صافی این حزب بگذرد و نماینده رسمی اش نیز رئیس مجلس است.

در رابطه با مبارزه ضد امپریالیستی نیز آمریکا بروشنی دریافته است که طرف اصلی او در ایران، حزب جمهوری است نه جناح لیبرالها به سردمداری بنی صدر. این است که هر معامله و سازشی را چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت، میبایست قبل از همه به توافق سران مقتدر این حزب برساند.

در مسیر یک مبارزه اصولی ضد امپریالیستی بکار گرفته شود، به هرز داد و در نهایت، آنها را نسبت به واقعه حاسوسگیری که باز بنا به گفته رهبرانقلاب، میتوانست سرمنشأ انقلابی بزرگتر از انقلاب اول باشد، بی تفاوت نمود.

۳- برخورد های غیر اصولی هیئت حاکمه با مساله حاسوسها:

برای آنکه ما به برخوردهای غیر اصولی هژمونی ایران با جریان حاسوسگیری در سفارت آمریکا پی ببریم، مبیاست قبلا" این مساله برایمان روشن شود که اصلا" برخورد اصولی چیست و چگونه باید باشد، تا پس از آن بفهمیم که چرا و چگونه برخوردهای هژمونی غیر اصولی بوده است؟

در این رابطه، قبل از هر چیز یک سؤال را مطرح می کنیم و آن اینکه اساسا" ما از تسخیر جاسوسخانه و دستگیری جاسوسها چه هدفی را مبیاست دنبال میکردیم؟ یعنی بحای آنکه پیوسته در پی چگونگیها باشیم و به تشریح و بررسی کیفیت تسخیر جاسوسخانه و بزرگ کردن دانشجویان و بزرگ کردن این عمل و مسائلی از این دست بپردازیم، این سؤال را برای خود مطرح کنیم که اصلا" ما چرا جاسوسخانه را گرفتیم و جاسوسها را زندانی نمودیم؟ آیا هدف، واقعا" پس گرفتن شاه بود و بس؟ اگر اینچنین بود که براساس تحلیلی که خود ما در همان زمان ارائه دادیم و امروز نیز نتیجه همانرا تکرار می کنیم، آمریکا بهیچ عنوان و تحت هیچ شرائطی، حاضر به استرداد شاه به ایران نمیشد چرا که اعتبار بین المللی او در نزد عوامل سرسپرده و زاندارمهای منطقه ای اش به مخاطره می انداخت و هر کدام از آنها به این فکر می افتادند که عین همین سرنوشت، ممکن است روزی گریبانگیر خود آنها شود. مسلما" هیئت حاکمه ایران نیز بخوبی بر این حقیقت واقف بود که استرداد شاه توسط آمریکا محال است و آنچه سینه چاک کردند آنها بر سر این موضع نیز بیشتر بخاطر همان منافعی بود که در کل نصیب ارتجاع میشد.

پس بخوبی روشن است که هدف ما از اینکار نمی توانست صرفا" در استرداد شاه خلاصه شود (آنچنانکه خلاصه اش کردند و دیدیم که چه منافعی هم از این مسیر عایدشان شد!) چرا که عملا" برآورده شدن این تقاضا محال بود. امکان دیگر، همانگونه که از سوی دانشجویان مکررا" عنوان میشد، این بود که ما این جاسوسها را بعنوان گروگان گرفته ایم تا آمریکا اموال و دارائی های شاه و خانواده و اعوان و انصارش را به ما باز پس دهد. در این رابطه باید دو نکته را متذکر شد: اولاً" اینکه پس از پیروزی انقلاب و فریبی که به اسم "ملی شدن بانکها" توسط دولت موقت به خلفها داده شد، سرمایه داران بین المللی و وابستگان داخلی اش آنقدر سرمایه های این ملت را از بانکها بیرون کشیده و به خارج منتقل کردند که شاید حسابش از دارائیهای شاه و اعوان و انصارش نیز بیشتر باشد. لذا سکه شما (مرتجعین) برای اموال و دارائیهای این ملت دل نمی سوزانید و اگر هم که دلسوزی دارید بخاطر آنسکه بازگشت این سرمایه ها به داخل مملکت، میتواند پایه

آنچنانکه پیش از اینهم اشاره رفت، وقتی که توده های بسیج شده مردم، همه روزه در مقابل درهای بسته جاسوسخانه آمریکا اجتماع می کنند و خواهان استماع افشاگریهای دانشجویان هستند، یا باید دانشجویان به درخواستهای آنان پاسخ گفته و اسناد و مدارک بدست آمده را افشا میکردند و بدینوسیله ماهیت واقعی امپریالیسم آمریکا را به توده ها می شناسانند و یا اینکه باید بطرق مختلف سر آنها را بند کرده و اصل مساله را (یعنی افشاگریها را) از پادشان میگردند. همانگونه که در واقعیت امر هم مشاهده نمودیم، دانشجویان بدلیل ماهیت ارتجاعی غالب بر حرکتشان، راه دوم را پیمودند. از یکسو مشاهده می کردیم که بطور کلی اکثر اسنادی که در رابطه با افشای عوامل مستقیم و غیر مستقیم "سیا" در ایران ارائه میشد، چهره های لیبرال منش را شامل میشد و بدینوسیله عملا" جناح ارتجاعی هیئت حاکمه را در مقابل جناح لیبرال آن تقویت مینمود و از سوی دیگر، بکمک دستهای پیدا و پنهان ارتجاع و مدد رسانی اعلامیه ها و عوامل این دانشجویان، رفته رفته جو ضد امپریالیستی روبروی جاسوسخانه که عینا" به تمامی نقاط مملکت انتقال می یافت، تبدیل به جو ضد نیروهای مرفقی شد.

این واقعیت، خود ثابت کننده این نکته میباشد که ارتجاع حاکم، با زیرکی و حسابگری تمام وارد صحنه شده و از بسیج توده های مردم برای کوبیدن دودشمن بزرگ خویش یعنی لیبرالها و نیروهای مرفقی استفاده برده است.* و دقیقاً در همین رابطه بود که همزمان با جو سازی بر علیه نیروهای مرفقی، ارتجاع کوشید تا از احساسات پاک و بی ربای توده های مردم که برضد این نیروها تحریک شده بود، درگردستان و برای کوبیدن خلق رزمنده کرد سود جوید.

به این ترتیب مشاهده می کنیم که واقعه حاسوسگیری در سفارت آمریکا، نه بسود توده ها و تقویت مبارزه ضد امپریالیستی اشان، بلکه به سود ارتجاع و تثبیت موقعیت وی تمام شد و این یک دیالکتیک اجتماعی است که بمنزانیکه پیش آمد هر واقعه ای بسود ارتجاع حاکم تمام شود، متقابلا" بزبان خلقها و مردم محروم و مستضعف خواهد بسود چرا که این دو، عملا" منافع متضادی با یکدیگر دارند. ارتجاع، توانست در طول این جریان به آرمانهای پلید خویش دست یابد و بطور کلی خود را بعنوان بزرگترین اهرم قدرت در مملکت تثبیت نماید و در مقابل، خلقهای مستضعف و محروم نیز از شناخت چهره واقعی امپریالیسم محروم مانده و آن را در طبقه ای از مجاهد و فدایی و لیبرال و خلق کرد و... یافتند و همین، بزرگترین آفتی بود که دامنگیر آنان شد و شور مقدس صدامپریالیستی اشان را که میتوانست بنحو احسن،

* در اینجا تکیه خاص ما بر روی استفاده هایی است که ارتجاع از بسیج توده ها بمنظور کوبیدن پایگاه نیروهای مرفقی و عقب زدن آنها از صحنه مبارزه ضد امپریالیستی، در طول این جریان برده است.

میخواهیم اینرا بهانه و دستاویزی قرار دهیم تا انقلاب بزرگتر خویش را آغاز نمائیم.

خوب، جاسوسهای آمریکایی در این میان چه نقشی را میتوانند بسود ما بازی کنند؟ پاسخ این است که اگر ما بپذیریم "استرداد شاه و دارائیهایش" برایمان هدف نیست، دیگر این مساله کاملاً روشن است که این جاسوسها، هرگز از نظرگاه ما به مثابه "گروگان" تلقی نمی شوند که ما بخواهیم در ازای استرداد آنها، امتیاز بگیریم، بلکه آنها صرفاً "و صرفاً" جاسوس هستند و همانگونه که بارها و بارها در سراسر جهان اتفاق افتاده است که جاسوسها را دستگیر و محاکمه و مجازات میکنند، ما هم میبایست که این جاسوسها را در یک دادگاه تمام خلقی با شرکت نمایندگان تمامی جنبش های رهایی بخش اعم از اسلامی و مارکسیستی و ناسیونالیستی، و نیز با شرکت کلیه کشورهای متمدنی و ضد امپریالیست جهانی نظیر کوبا و ویتنام و لیبی و الجزایر و... اینها را سریعاً محاکمه میگردیم و کوس رسوایی امپریالیسم آمریکا را در جهان به صدا در میآوریم. اینچنین بود که اساساً خود مساله جاسوسهای آمریکایی نیز میتواندست مکمل مبارزه ضد امپریالیستی ما باشد، و نه تنها توده های ایران بلکه توده های سراسر جهان را نسبت به ماهیت پلید امپریالیسم، بخودآگاهی برساند.

اکنون این مساله روشن است که رهبر انقلاب در رابطه با شعاری که داد و قاطعیتی که در مقابل امپریالیسم آمریکا از خود نشان داد، توانست شروع کننده خوبی باشد و توده ها را به بهترین وجهی بسیج نموده و میدان بیاورد. اما او، هیچگاه ادامه دهنده خوبی نبود بطوریکه شاهد بودیم که خود او، اولین فردی بود که خیلی زود فراموش کرد که مساله جاسوسخانه، مساله گروگانگیری نیست بلکه جاسوسگیری است. و لذا، شعار "استرداد شاه و دارائیهایش" را تبدیل به هدف نمود و رفته رفته بر خودش و بر توده ها چنین تلقین کرد که ملت ایران، اینها را گروگان گرفته است تا آمریکا، شاه و دارائیهایش را پس دهد و گروگانها را تحویل بگیرد. همین والسلام!!

و اما امپریالیسم آمریکا چه واکنشی نشان داد؟ آمریکا بخوبی این واقعیت را احساس نمود که اگر چنانچه مساله جاسوسها به آن صورت حادث شود و ایران بتواند شعار "استرداد شاه و دارائیهایش" را تبدیل به یک حرکت ضد امپریالیستی نماید، وضعیت خطرناکی پیش خواهد آمد که منافع وی را در کل منطقه بخطر خواهد انداخت. از سوی دیگر بر این نکته نیز واقف بود که هژمونی حاکم بر ایران بواسطه بی تجربگی و ناپختگی و همچنین ماهیت مترجعانه ای که دارد، از پیچیدگیهای یک مبارزه اصولی ضد امپریالیستی آگاه نیست. لذا اگر که آمریکا بتواند یک جریان انحرافی را در بستر مبارزه آنها ایجاد کند، سرعت جذب آن شده و از مسیر اصلی و هدف اصلی باز خواهند ماند. براین اساس آمریکا از همان آغاز کوشید تا با تکیه و تاکید بیش از حد بر روی "گروگانگیری"، به همه جهانیان و از جمله به هژمونی

های قدرتتان را استحکام بخشد. درست است که ملی شدن بانکها با آن وضعیت فضااحت بارش، که هر سرمایه داری مختار است تمامی سرمایه های خود را از بانکها بیرون بکشد، کار دولت موقت بود اما بلافاصله پس از آن، ما شاهد تریک و تنهیت های شما مرتجعین نیز بودیم و امروز هم شاهدیم که شما آن ملی شدن ها را هنوز هم تأیید میکنید. شما اگر واقعا برای این ملت دلسوز بودید باید همان زمان مخالفت خویش را ابراز میداشتید و با درگیری از فیدل کاسترو، تمامی سرمایه های سرمایه گذاران خارجی و بانکهای بین المللی را در ایران، ملی اعلام میکردید چرا که اینها همه متعلق به این مردم محروم است نه متعلق به سرمایه داران بین المللی که تاکنون چندین برابر آن را از جیب این ملت بیرون کشیده و برده اند. اما دیدیم که پس از اعلام ملی شدن بانکها، تمامی این سرمایه داران، پولهای مردم را از بانکهای خویش بیرون کشیده و با خود بردند. و شما را ککشان هم نگریه! شما این پولهایی را که در جنگ خودتان بود، به این سادگی از دست دادید، حال چگونه میخواهید پولهایی را که در جنگ آمریکا و عوامل سرسپرده اش هست، به داخل کشور بیاورید؟! نکته دوم هم همینجاست که تازه آمریکا بر فرض بعید اگر با این درخواست موافقت کند، مگر ممکن است در مقابل آن، هیچ امتیازی نگیرد؟! و از همه اینها گذشته، آیا هدف شما از جاسوسگیری، صرفاً در باز پس گرفتن این دارائیه ها خلاصه میشد؟! و اگر چنین است پس چگونه نام آنرا مبارزه ضد امپریالیستی میگذارید؟!

پس بوضوح معلوم و عیان است که صرف باز پس گرفتن دارائیه ها و اموال به یقین برده این ملت نیز نمیتوانست هدف اصلی ما در جاسوسگیری و تسخیر جاسوسخانه باشد. اما آخرین امکانی که باقی میماند این است که غرض از دستگیری جاسوسها و اشغال جاسوسخانه، بدست آوردن بهانه ای برای بسیج توده ها و آغاز یک مبارزه ضد امپریالیستی بوده است که در این صورت بدون هیچ تردیدی باید اذعان داشت که عنوان ساختن "استرداد شاه و اموال و دارائیه های او" صرفاً از سوی ما بعنوان یک "شعار" تلقی میشود. یعنی ما در عین اینکه بر این امر واقفیم که آمریکا شاه و اموال وی را مسترد نخواهد داشت، اما بر آنیم تا با علم کردن یک چنین شعاری، توده های مردم را در مسیر یک مبارزه ضد امپریالیستی بسیج نمائیم. بنابراین، دیگر جای هیچ بحثی نیست که مساله "استرداد شاه و دارائیه های وی"، از سوی ما هدف تلقی نمیشود چرا که غیر قابل دسترسی است، بلکه ما به این شعار چشم یک "وسیله" نگاه می کنیم که میتواند ما را در دستیابی به "هدف" بزرگترمان که همانا بسیج توده ها در مقابل امپریالیسم است، مدد رساند.

این امر درست همان چیزی بود که رهبر انقلاب با طرح این مساله که: انقلابی بزرگتر از انقلاب اول آغاز شده است، بر آن صحه گذارد. یعنی با این سخن خویش گفت که ما میدانیم که آمریکا هرگز شاه و دارائیه های او را به ما باز پس نمی دهد، اما

حاکم بر ایران، چنین تلقین و وانمود کند که مساله "حقیقتا" مساله "گروگانگیری" است نه جاسوسگیری. دستگاههای تبلیغاتی امپریالیسم خبری با سرعت و گستردگی تمام، در سراسر جهان بکار افتادند و آنقدر در گوش جهانیان و همزونی ایران گروگانگیری را کوبیدند تا اینکه این همزونی رفته رفته باورش شد که اینها "جاسوس" نیستند بلکه "گروگان" اند و باید که در ازای امتیازاتی، آزاد شوند.

هرچند که ظاهر قضیه خیلی ساده است اما باطن آن بسیار پیچیده و غامض میباشد. تبدیل شدن مساله "جاسوسگیری" به "گروگانگیری" دردید همزونی ایران، در حقیقت چیزی جز این نبود که آنها "مبارزه" ضد امپریالیستی "را در" عمل گروگانگیری خلاصه کرده اند و بعبارتی، این دو را با یکدیگر عوضی گرفته اند. امپریالیسم آمریکا با سیاست زیرکانه خویش آنقدر مساله گروگانها را در سطح بین المللی بزرگ کرد، تا اینکه مساله در حد گروگانها محدود بماند و فراتر از آن نرود. حتی اگر ایران، تمامی سرمایه های امپریالیستها و دارائیهای آنها را در ایران ملی مینمود، مساله اینقدر در سطح جهانی بر اهمیت تلقی نمیشد که مساله گروگانها شد. و این، نشان از دامنه و وسعت تبلیغات امپریالیسم خبری دارد که با چه شدت و حدتی در این زمینه عمل کرد و به موفقیت هم دست یافت.

به این ترتیب، بر اثر بی سیاستی و عدم کفایت همزونی ایران، جریان اشغال جاسوسخانه و دستگیری جاسوسها، که حتی در سطح بین المللی نیز حق مسلم ایران میباشد، خیلی زود تبدیل به یک جریان ساده گروگانگیری و نقض حقوق بین المللی دیپلماتها و مصونیت سیاسی آنان شد و هدف از این کار نیز "استرداد شاه و دارائی هایش تلقی گشت. یعنی درست همان چیزی که رهبران ایران میبایست بشدت از آن اجتناب می نمودند تا امپریالیسم آمریکا فرصت آن را نیابد که مساله را لوٹ نماید. اما متاسفانه همزونی ایران نه تنها چنین فرصت مناسبی را بدست امپریالیسم آمریکا داد، بلکه خودش نیز چشم بسته در دام او افتاد بطوریکه هنوز هم که هنوز است، دارد در این دام دست و پا میزند و نمیداند که چگونه خارج شود.

اگر این جریان حساس و مهم را بیشتر از این موشکافی و بررسی کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که امپریالیسم آمریکا با سیاست هوشیارانه ای که بکار برد، توانست رابطه "شمار" (استرداد شاه و دارایی هایش) را با "حرکت" (مبارزه ضد امپریالیستی) قطع کند و نگذارد که رهبران ایران، مبارزه ای را که خیلی خوب آغاز کرده بودند، به انجام برسانند.

بنابراین، برخورد غیر اصولی با مساله جاسوسگیری یعنی چه؟ یعنی که گروگانگیری جای جاسوسگیری را بگیرد و خودش اصل و هدف شود بطوریکه مبارزه ضد امپریالیستی را نیز تحت الشعاع خویش قرار دهد. یعنی که شعار "استرداد شاه و دارائیهایش" تبدیل به هدف گروگانگیری بشود. یعنی که رهبر انقلاب، بجای آنکه سرنوشت مبارزه ضد امپریالیستی را بدست نمایندگان مجلس

شورا بسد دهد، سرنوشت گروگانها را بدست آن بدهد. یعنی که نمایندگان مجلس بجای آنکه این افراد را بعنوان جاسوس در یک دادگاه تمام خلقی و در سطح بین المللی محاکمه نمایند و با اینکار خود، امپریالیسم آمریکا را بهای میز محاکمه خلقها بکشانند و رسوا سازند، سرنوشت آنها را به کمیسیون ویژه سپارند تا ارتجاع حاکم، بنابه مقتضیات زمان و منافع خویش (نه منافع توده ها!) هر تصمیم مقتضی که لازم دانست در مورد آنها بگیرد. آری، این است برخورد غیر اصولی همزونی ایران با مساله جاسوسگیری. برخوردی که بلا تردید ایران را وادار خواهد ساخت تا بویژه در شرائط بحرانی کنونی که جنگ ایران و عراق به یک بن بست دچار شده، جاسوس را وجه المصالحه دریافت اسلحه و آزاد شدن پولهای بلوکه شده ایران در آمریکا، و شکستن محاصره اقتصادی قرار دهد!! و اگرچنین شود، یعنی که ایران با این عمل گروگانگیری خویش، هیچ کاری نکرده و بلکه آبرو و حیثیت انقلاب خویش را در نزد جهانیان برده و عاقبت الامر هم تسلیم خواست امپریالیستها شده است. تسلیمی به معنای واقعی کلمه!

۴- واقعه جاسوسگیری، چه استفاده هایی برای امپریالیسم داشته است!!

هر مبارزه ای که بهر حال به اسم ضد امپریالیستی آغاز شود، دونهوع بازدهی میتواند داشته باشد. یکی بخطر انداختن مقطعی منافع امپریالیسم در یک منطقه. و دیگری بخطر انداختن دائمی منافع وی در یک منطقه. پیش از این، بر این نکته تأکید داشتیم که موتور مبارزه ضد امپریالیستی، خودآگاهی توده ها است. هرچه این خودآگاهی عمقی تر و روبه افزایش باشد، مبارزه از عمق، دامنه و اصالت بیشتری برخوردار است و هرکجا نیز که سرچشمه خودآگاهی بخشد، مبارزه پایان میپذیرد و از آنجا که امپریالیسم هنوز در صحنه حضور دارد دو شکست نهایی را نخورده است، بلا تردید، این توقف بزیان توده ها و بسرد امپریالیسم تمام خواهد شد. پس میتوان این نکته را دریافت که عامل اصلی تعیین کننده دائمی یا مقطعی بودن مبارزه ضد امپریالیستی، عمقی و یا سطحی بودن خودآگاهی توده هاست. چرا که توده ها همواره بمیزان خود آگاهی اشان مبارزه را پیش خواهند برد و بدان گستردگی خواهند بخشید.

و اما مبارزه ای را که مردم ایران تحت همزونی فعلی بر علیه امپریالیسم آغاز نمودند، هرچند که بعلت تکیه یک جانبه داشتن بر شور و احساسات و نازل بودن سطح شعور و شناخت توده هادر آن، از اصالت واقعی برخوردار نبود، اما بهر حال از آنجا که توده های میلیونی را بحرکت درآورد و توانست مفهوم مبارزه ضد امپریالیستی را از نو زنده سازد و بویژه در سطح منطقه مطرح کند، خود بخود زیانها و مخاطراتی آنی برای منافع امپریالیسم

* منظور "مقطعی زمانی" است نه "مقطعی مکانی".

در منطقه به همراه داشت. همانگونه که ثبات و امنیت مناطق استراتژیک جهانی برای امپریالیسم و منافع وی بسیار مطلوب و مورد نظر است، بی ثباتی این مناطق و عدم اطمینانی که این بی ثباتی با خود دارد نیز برای امپریالیسم هر چند بطور مقطعی و آنی هم که باشد زیان آور و مخاطره انگیز است. انقلاب ایران چه بصورت بالفعل و چه بصورت بالقوه، توانسته است بطور مقطعی، بسیاری منافع امپریالیسم را در منطقه خاور میانه و خلیج فارس از بین برده و بسیاری دیگر را مورد تهدید قرار دهد. هر چند که امپریالیسم میدانند مبارزه ای که تحت هژمونی حاکم بر ایران جریان دارد عمیق و ریشه ای نیست و در نتیجه در دراز مدت قابل کنترل بوده و قادر به نابودی دائمی منافع وی نمیشد، اما با اینهمه بلحاظ ضربات مقطعی بالفعل و بالقوه ای که این مبارزه و این انقلاب با خود دارد و قادر است ثبات منطقه را درهم بریزد و امنیت آنرا دستخوش مخاطره سازد، امپریالیسم نمی تواند در مقابل آن بی تفاوت بوده و برای مهار کردن و خفه ساختن آن در درون خود ایران و جلوگیری از سرایتش به مناطق حساس و حیاتی دیگر تدابیری نیندیشد و به مرحله اجرا نگذارد.

اگر به مبارزات ضد امپریالیستی (چه مقطعی و چه دائمی) توجه کنیم خواهیم دید که در تمامی آنها یک چیز مشترک وجود دارد و آن اینکه در اولین قدم، برای آنکه این مبارزات گسترش و دامنه پیدا کنند، می کوشند تا حیثیت و پرستیژ کاذبی را که امپریالیسم در نزد توده ها برای خود ساخته است، خدشه دار ساخته و از بین ببرند و با نشان دادن سند جنایات بیشمار امپریالیسم توده ها را نسبت به ماهیت پلید و ستمگرانه آن آگاه سازند. از بین رفتن پرستیژ و موقعیت مستحکم امپریالیسم در نزد توده ها خود بخود زمینه عصیان و مبارزه را در آنها ایجاد میکند و این عصیان و مبارزه، بسته به نوع آن، میتواند مقطعی و یا دائمی باشد.

پس از جنگ ویتنام که امپریالیسم آمریکا مجبور به قبول شکست سنگین و مفتضحانه خود از خلق رزمنده آن دیار شد، پرستیژ صلح جویانه و بظاهر محبوبی را که در نزد توده های جهان (بویژه توده های تحت سلطه) داشت، از دست داد و چهره یک جلاد ظالم خونریز را بخود گرفت. این امر بهیچ روی خوشایند امپریالیسم نبود و لذا از همان زمان مساله پرستیژ و حیثیت جهانی برایش مطرح شد و در اقدامات خویش برای مقابله با نهضت ها و مبارزات ضد امپریالیستی قبل از هر چیز به این موضوع اهمیت میداد که از هرگونه اقدامی که حیثیت جهانی او را لکه دار سازد اجتناب ورزد، بعنوان مثال، تلاشهای امپریالیسم آمریکا در سطح بین المللی بمنظور جلوه گر ساختن چهره خویش بعنوان مدافع سرسخت حقوق بشر و آزادیهای دموکراتیک، از جمله اقداماتی است که بمنظور کسب حیثیت جهانی در نزد توده ها صورت میگیرد، و یا اگر به رادیوی "بی.بی.سی" لندن نگاه کنیم، مشاهده می کنیم که این رادیو که به بیش از هفتاد زبان برنامه

پخش میکند آنچنان مخارج سرسام آور و گزافی را بر دولت و سرمایه داران انگلیسی تحمیل میکند که خود بخود هر کسی را به شگفتی وامیدارد که مگر این رادیو، چه استفاده ای برای امپریالیسمکهنه کار انگلیس دارد که میلیاردها دلار هزینه برای آن منظور میکند، در حالی که بلحاظ اقتصادی، هیچ سودی را نصیب سرمایه داران انگلیسی نمیکند؟ پرسشی که در وهله اول، این کار که از سوی بزرگترین سرمایه داران اروپایی صورت میگیرد اعجاب آور است که آیا چگونه ممکن است سرمایه دار، در یک رشته ای سرمایه گذاری کند، که نه تنها هیچ سود مادی برایش ندارد، بلکه سرمایه های گزافی را نیز بطور مرتب می بلعد و مصرف مینماید؟! اما اگر خوب دقت کنیم، خواهیم دید که همین رادیو، با برنامه های دقیق و حساب شده ای که پخش میکند و در پخش آنها، کلیه مسائل روانشناسی اجتماعی رعایت میشود، خود بخود اطمینان و اعتماد توده های مردم را در اقصا نقاط دنیا، بسوی خود جلب میکند و در نهایت باعث میشود که امپریالیسم خونخوار و جنایتکار انگلیس، در نزد توده ها چهره ای محبوب پیدا نموده و صاحب پرستیژ و اصالت گردد. پس می بینیم که کسب این چنین پرستیژی برای انگلیس، ارزش آنهمه سرمایه گذاریهای کلان را دارد.

مورد دیگری از این حيله های امپریالیستی، دموکراسی افسانه ای پاریس است که مادیر خودمان شاهد بودیم که در جریان سفر رهبر انقلاب به آنجا، فرانسه غدار و آدمکش که همین چند سال پیش یک میلیون نفر را در الجزایر به خاک و خون کشید و مزدورانش در کاتانگا چه جنایتها و فجایعی را بار آورده اند تا حکومت موبوتو سه کوی جلاد را حفظ نمایند، چگونه توانست در نزد ایرانیان چهره ای محبوب و آزادیخواه پیدا کند! نمونه دیگری را میتوان در رابطه با سفر فضانوردان آمریکایی به فضا عنوان نمود. بدون تردید هزینه های سرسام آوری را که ایالات متحده برای انجام تحقیقات فضایی بکار میبرد میتوان با هزینه های عمومی چندین کشور فقیر و تحت سلطه، همدریف دانست. آیا وقتی که آمریکا، فضانوردانش را به کره ماه میفرستد، قصد آن دارد که به منابع انرژی دست یابد؟ یا شرایط زیستن انسان را بر روی آن کره مساعد سازد؟ و یا...؟ اگر اینچنین فکر میکنیم، بسیار ساده اندیشانه خواهد بود، بخصوص با توجه به آن تبلیغات شگفت و دامنه داری که پیرامون سافرت فضانوردان آمریکایی به کره ماه، در تمامی کشورهای تحت سلطه براف افشاد بطوریکه برای مدت ها، تمامی چشم ها بسوی آمریکا دوخته شده بود و همه، با دیده تحسین و اعجاب، به این کشور نگاه میکردند آیا نمی توان اذعان داشت که مهمترین و اصلی ترین هدف امپریالیسم آمریکا از انجام یک چنین برنامه ها و پروژه هایی فریفتن توده ها و کسب حیثیت و اعتبار در میان آنان است؟! و همینطور است تبلیغات گسترده ای که پیرامون انتخاب رئیس جمهور در این کشور، در سطح جهانی به راه میافتد.

بهر حال غرض اصلی از ذکر اینگونه موارد، آن بود که

(نشرکرت رایجی.....)

بقیه از صفحه ۶

جهان (البته صورتی مکانیکی) را در خود گرد آورد و یگانه مرجع و تربیونی است که خلقها می توانند در آن به طرح اختلافات، درگیریها و حقوق غصب شده شان پرداخته و ندای حق طلبانه خویش را به گوش تمامی خلقهای محروم جهان برسانند. اما وسعت آن و شمولیت عام سازمان نباید موجب انحراف موضع گردد و اصلاتی را برای سازمان بهارمغان آورد، چرا که بانگش در ریشه های تکوینی و پروسه عملکرد های سازمان، به آسانی میتوان فهم کرد، که ضد خلق جهت جنبه قانونی دادن و مشروعیت بخشیدن به اعمال جنایتکارانه اش در حفظ منافع جهانخوارنه خویش، دست به تکوین سازمان ملل متحد زده و در این تکوین منافعی را بهیچ عنوان برای خلقها قائل نشده است. لکن بطوریکه بعداً "خواهیم گفت، نتوانسته است بطور کامل سازمان را از نفوذ نهضت های اصیل انقلابی و خلقی محفوظ نگه دارد، لذا نمیتوان یکجانبه و دگم با سازمان برخورد نمود و بساید در شکلی همه جانبه و منطقی که در پارامترهای زیر نمود می یابد، آنرا مورد بررسی و اظهار نظر قرار داد و شیوه مناسب برخورد با آنرا در کادر تضاد "خلق - امپریالیسم" اتخاذ نمود.

الف: ماهیت تکوینی سازمان ملل متحد.

تکوین سازمان ملل متحد به جنگ جهانی دوم بازگشت می یابد که در بحبوحه جنگ توسط امپریالیسم آمریکا برای حفظ سیادت سیاسی خویش در جهان به انگلیس و شوروی پیشنهاد شد. و چنانکه از بافت ارگان اساسی آن شورای امنیت و شیوه حرکت آن برمی آید دارای ماهیتی کاملاً "امپریالیستی" بوده و در خدمت منافع ضد خلق می باشد. در صورتی کلی میتوان اظهار داشت که فلسفه وجودی سازمان ملل متحد بر اساس نیازی است که به کلاه آبی داشتند! کلاه آبیایی که در لوای سپاه پاسدار صلح سازمان ملل متحد، ظاهراً "حفظ حقوق بشر، حفظ صلح و آتش بس و جلوگیری از تنازعات بین الملل بر عهده دارند، اما ماهیتاً" وظیفه ای جز پاسداری از خطوطی که امپریالیستها در سرزمینهای تحت سلطه و نفوذشان بازور و تجاوز و توطئه ایجاد کرده اند، بعهده ندارند، که اینان به پاسدار صلح که نگهبان ظلمند، ظلمی که باید با زور سرنیزه مردم فریب سازمان ملل پا برجامیاند و نیز توسط جنگی خانمانسوز، چون جنگ دوم جهانی که حیات سیاسی - نظامی - اقتصادی استعمارگران را بنابودی میکشاند. بطور کلی تکوین سازمان ملل متحد در کادر سه تضاد قابل بررسی است. اول تضاد "خلق - امپریالیسم" که کلیه امپریالیستها برای افول این تضاد و استحکام بخشیدن به حاکمیت خود نیاز به نهادی بین المللی داشتند که از عصیان توده های تحت ستم علیه خود جلوگیری و حرکت آنان را در کانالی فریبنده هدایت نموده و سرانجام با تشبیهات بشر دوستانه آن را ایزوله کنند. عمده ترین عملکرد امپریالیستها در این رابطه قانونی کردن حرکت استعماری خود در جهان تحت سلطه از طریق سازمان ملل متحد و سلفش جامعه ملل بوده است. بعنوان مثال برسمیت شناختن

قیمومت انگلیس بر عراق، فرانسه بر سوریه و... از این جمله اند، هم چنین برسمیت شناخته شدن اسرائیل این کشور صهیونیست اشغالگر، موید این مسئله اساسی می باشد. عملکردهای دیگر سازمان ملل برای افول تضاد میان خویش با خلقهای تحت ستم عبارتست از: حفاظت و حراست از منافع استعمارگران با تشبیه به وسیله نظامی که نمونه آن را در کنگو و حرکت آشکار علیه "لومومبا" و هم چنین در جنگ میان دو کره میتوان بخوبی مشاهده نمود. و بالاخره به انزوا کشاندن خلقهای تحت سلطه. بطوریکه این سازمان جهانی سالها حاکمیت خلق هشتصد میلیونی چین را بر این کشور برسمیت نمی شناخت و در عوض حکومت فرموز (تایوان کنونی) را که دست نشانده امپریالیسم آمریکا بوده نماینده خلق چین میدانست و برای او در شورای امنیت حق وتو قائل بود! دوم، تضاد امپریالیستها با یکدیگر است که یکی از عوامل اساسی تکوین سازمان ملل می باشد. به این ترتیب که این امپریالیستها پس از جنگ خانمانسوز جهانی دوم دریافتند که برای ممانعت و جلوگیری از بروز چنین تضاد وحشتناکی در آینده که موجبات تفرقه میان آنان و خود آگاهی خلقها را فراهم خواهد آورد، بهتر است از طریق چنین جایی تضادهای خویش را بر سر میز مذاکره آورده و منافع جهان تحت سلطه را بطور قانونی میان خویش تقسیم کنند. البته در این رابطه حرکت برتری جویانه امپریالیسم آمریکا برای حفظ برتری سیاسی - نظامی - اقتصادی خود بر دول قدرتمند غربی از جمله آلمان که آنها را در لوای امتیازاتی چون حق و تو تحت انقیاد او در می آورد نیز مطرح است.

و سرانجام سومین مسئله تضاد میان ابر قدرت شرق و امپریالیسم غرب است که موجبات تکوین و ایجاد سازمان ملل را فراهم آورده، چه غرب برای جلوگیری از قدرت ناگزیر از داشتن یک ایدئولوژی بود و حرکت حقوق بشر مآبانه سازمان ملل می توانست حربه خوبی برای او باشد.

ب. سازمان ملل متحد در پروسه

سازمان ملل متحد در طول دوران حیات خویش نشان داده که دارای دو حرکت بوده است. حرکت اول، بر مبنای فلسفه و چگونگی تکوین سازمان، در خدمت امپریالیستها بوده، که از ماهیت سازمان جوشیده است. حرکت دوم، حرکتی است که در سازمان وجود نداشته، بلکه توده ها با سعی و تلاش خویش به درون سازمان برده اند و آن حرکتهای توده ای و منفعت توده ها در سازمان ملل متحد می باشد.

لذاست که این سازمان گاه صورت یک "ماسک" مردم فریب برای پوشاندن اعمال گریه و ضد خلقی امپریالیسم داشته و گاه بصورت "تربییون" برای طرح حقوق غصب شده خلقهای محروم درآمده است. البته صورت ماسکی سازمان ملل متحد، از تربییون سازمان هم منفعت خویش سود جسته است و استفاده های وسیع تبلیغاتی امپریالیسم خبری از تربییون سازمان ملل متحد در مسئله

اگر مبارزه اصولی با دشمن عمده خلقها جریان روشنی باشد، دشمن که تمام امکانات و قدرتهای جهانی را در قبضه خویش در آورده و سازمان ملل را سکویی برای گسترش هر چه بیشتر منافع خویش بر توده‌ها و غالبیت یافتن بر آنان ساخته است لذا برای دستیابی به حقوق توده‌ها در ظل مبارزات ضد امپریالیستی باید از این نهاد جهانی استفاده‌های لازم را نمود، چه در غیر این صورت امپریالیسم بتنهایی از فقدان توده‌های مبارز سود خواهد جست و به تمام اهداف خویش در تکوین سازمان بدون دردسر دست خواهد یافت. بنابراین مبارزات اصولی و خلقی ضد امپریالیستی، استوار بر دو ستون هستند که یکی تکیه بر توده‌ها و دیگری تلاش در جهت بکف آوردن حقوق توده‌ها میباشد، با استفاده درست از تربیون سازمان ملل، ارتقاء یافته و قدمی به دستیابی به آرمانهای توده‌ای خویش نزدیکتر خواهند شد. البته این بمعنای حرکت در کادر سیاست ماکیاولیستی یا توجیه وسیله در راه‌اصالت هدف نمیشد، چرا که اینجا خط حرکت مبارزه ضد امپریالیستی است و ملاک در این مبارزه توده‌ها و منافعشان میباشد و بمنزلهٔ مباح شمردن هر وسیله‌ای در راه هدف نیست.*

لذا، شرکت در مذاکرات سازمان ملل و استفاده از تربیونهای آن چون مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای اقتصادی-اجتماعی و... نیز سازمانهای تابعه نظیر دیوان لاهه تنها و تنها باید بر مبنای مبارزه اصولی ضد امپریالیستی توده‌ها صورت پذیرد، که نه تنها چنین حرکتی عدول از مبارزه ضد امپریالیستی نیست بلکه گامی است موثر در جهت تثبیت و قبولاندن انقلاب به تمام جهان و ارتقاء آن به سطحی بالاتر و وسیعتر که تمامی توده‌های محروم و تمامی کره زمین را در بر می‌گیرد. یعنی همان جریانی که امپریالیسم بشدت از آن وحشت دارد و با سعی تمام مانع آن میگردد.

ما شاهد بودیم که چگونه آمریکا بیش از ۲۵ سال از ورود کشور ۸۰۰ میلیون خلق چین به سازمان ملل جلوگیری بعمل آورد و در مقابل ۳۰ میلیون چینی ضد انقلاب و ساکن جزیره فرمتحت حکومت ضد خلقی و سر سپردهٔ چپانکاچک و اعوان و انصارش را زور گویانه نمایندهٔ آن ۸۰۰ میلیون قلمداد میکند و از حضورشان در سازمان ملل سوء استفاده می‌کند و جالب آنستکه، نمایندگان حکومت مزدور تایوان، در شورای امنیت تا سال ۱۹۷۰ دارای حق وتو نیز بودند و این بخوبی نشاندهنده همان استفاده ضد خلق از ارگانهای سازمان میباشد.

و بهمین سان آمریکا از حضور و نفوذ کشورهای انقلابی

گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در ایران چیزی قابل انکار نیست. اینست که سازمان همواره دو چهره داشته است، یکی چهره ای توده‌ای در ظل استفاده از تربیون سازمان توسط رهبران خلقی که نمایندهٔ خلقهایشان در مبارزات رهائی بخش و ضد امپریالیستی بوده‌اند و توانسته‌اند از آن بعنوان وسیلهٔ مستحکم و خوبی در جهت پیشبرد اهدافشان استفاده کنند. گرچه امپریالیسم وحشتناک خبری هر گونه کانال تبلیغاتی را در جهان به انحصار خویش در آورده و از طرح چهرهٔ مبارزات توده‌ها بشدت جلوگیری می‌نماید اما با این وجود توده‌ها سعی می‌کنند که از تنها تربیون موجود در جهان جهت نیل به آرمانهای توده‌ای خویش استفاده جویند و چهرهٔ خلقی سازمان ملل متحد را شکل می‌بخشد، افرادی چون مصدق، کاسترو، عرفات و... چهره‌هایی از توده‌های محروم بودند که از این تربیون جهت اهداف رهائی بخش و آزادی خواهانه اشان سود جستند.

چهره ضد خلقی و ضد توده ای سازمان را میتوان در عمل کردهای مختلفی مشاهده کرد و بعنوان مثال حق وتو برای قدرتهای بزرگ، تبلور چنین چهره ای است که امپریالیستها برای نیل به آرمانهای ضد خلقی خویش خطوط آنرا ترمیم نموده‌اند.

بنابراین برخورد با پروسه سازمان ملل متحد به دو صورت در می‌آید. اول آنکه حرکتی بر مبنای شناخت ماهیت تکوینی سازمان ملل متحد در پیش گرفت و برخورد دوم آن است که، کوششی در جهت استقلال بخشیدن به سازمان ملل را آغاز کرده و از آن بصورت تربیونی جهت طرح و صدور انقلاب استفاده به عمل آورد. پس اعتقاد به توده ای شدن مبارزه و صدور انقلاب به تمامی مناطق تحت سلطه، استفاده از سازمان را بعنوان یک تربیون همگانی مطرح ساخته و نداهای حق طلبانه را به گوش تمامی توده‌ها میرساند. لذا سازمان ملل متحد میتواند پلی در جهت صدور انقلاب گردد و هیچگاه نباید تمام تکیه خود را به آن مختص نموده و حرکت ضد امپریالیستی خویش را در محدوده آن محصور نمود. که اگر چنین باشد مبارزه قهر آمیز ضد امپریالیستی صورتی پارلمانتاریستی و لیبرالیستی خواهد یافت و حقی از حقوق بی شمار پایمال شده خلقها را تامین نخواهد نمود.

چنین ماهیت کج سازمان نباید موجب برخورد های غلطی چون پشت کردن به سازمان ملل متحد و بایکوت کردنش گردد. که نشانه مبارزه ای منفی بر علیه امپریالیسم است، نه مبارزه ای مثبت بر اساس تکیه بر توده‌ها، و چنین حرکتی قادر نیست، از طریق سازمان ملل متحد در کادر تضاد خلق-امپریالیسم توده‌های تحت ستم جهان را مخاطب قرار دهد و گامی در راه خود آگاهی دادن به آنها فرا پیش گذارد.

اینک می‌بینیم که برخورد اصولی با سازمان ملل متحد باید که در چه گادر و طبیفی صورت پذیرد.

ج- شوکت کردن در سازمان ملل متحد به معنای پذیرش سازمان نمی‌باشد.

*- پیامبر اسلام، خود از شیوه‌هایی شبیه این استفاده کرده، نامه‌هایی که به دربار پادشاه ایران، یمن و روم فرستاده و سفرایی که به منظور اعلان نظر و طرح انقلاب رسالت خویش و نیز صدور آن به کشورهای مختلف اعزام میداشت، از این نمونه‌اند.

۲ - شیوه برخورد هژمونی حاکم با سازمان ملل متحد
هژمونی سه شاخه‌ای انقلاب، پس از بقدرت رسیدن، دو
گونه برخورد با سازمان ملل متحد در رابطه با جناحهای درونیش
داشت.

جناح لیبرال هژمونی سعی میکرد تمامی ابعاد مبارزه ضد
امپریالیستی خویش را بر سازمان ملل منطبق ساخته و سازمان را
تنها پل مبارزات ضد امپریالیستی خویش قرار دهد، لیبرالها
تنها با دستانی پر از زیتون و خالی از سلاح با امپریالیسم حرکت
خویش را آغاز کردند که طبعاً "دستان پر از زیتون را تنها سازمان
ملل متحد پذیراست و توده‌ها از آن طرفی نمیبیندند و دیدیم
که چگونه این سیاست پارلمانتاریستی لیبرالها پس از مدتی سر
از مذاکره و مباحثه با جناح برژینسکی مشاور امنیتی جنایتکار کارتر
درآورد و آنها میرفتند که شاخه زیتون تقدیم آمریکا کنند. لذا
چنین برخوردی بهیچ وجه اصولی و انقلابی نبوده و دارای صورتی
انحرافی میباشد. دو جناح دیگر هژمونی یعنی رهبر انقلاب و
ارتجاع به تمامی گانالها و نهادهای بین المللی، بر اساس سیاست
با صلااح انقلابی منشانه‌ای که داشتند، پشت کردند و بهر وسیله‌ای
برای محکوم نمودن آن تمسک جستند، بدون آنکه کمترین استفاده‌ای
از آن کرده باشند. این سیاست از جهتی در بر دارنده منافعی
برای توده‌ها بود، چه حس عدم اعتماد را نسبت به سازمانهای
بین المللی در توده‌ها بوجود می‌آورد. اما از جهت دیگر زیانهای
برای توده‌ها و انقلاب در بر داشت، که انقلاب را بیشتر به انزوا
میکشاند و چون این برخورد بر اساس مبارزه در جهت توده‌ها
شکل نیافته بود، خلقهای ایران را بیش از پیش از سایر خلقهای
جهان جدا می‌کرد و او را به تنهایی میکشاند.

بدین ترتیب است که جناح لیبرال با گذاشتن سلاح از دست،
تنها با زیتون به جنگ با امپریالیسم رفت و داشت سر از مباحثات
با امپریالیسم در می‌آورد. دو جناح دیگر هژمونی با پرت کردن
زیتونها به کناری، بدون در دست داشتن سلاحی موثر و کار آمد،
انقلاب را به تنهایی و انزوا کشاندند و در نهایت هیچیک نتوانستند
برخوردی اصولی با سیاست جهانی و مبارزه اصولی با امپریالیسم
داشته باشند، که حاکی از عدم شناخت امپریالیسم میباشد، چه
اگر بدرستی این بلاهت عظیم قرن را شناخته بودند، از کوچکترین
امکانات در جهت ضربه زدن به آن استفاده می‌کردند تا چه رسد
به سازمان ملل متحد!

الف - شوکت در جلسه شورای امنیت نمایانگر حاکمیت
یافتن کدام سیاست است؟

آنچنانکه بیش از این عنوان گردید، سفر رحایی به سازمان
ملل متحد نمایانگر تلاش و واکنشی بود به منظور گشودن جبهه
جدیدی در جنگ عراق و ایران بر علیه عراق، جنگ عراق و
ایران که تا حال در دوجبهه نظامی - اقتصادی از سوی ایران
جریان داشت، اینک که عراق جبهه سیاسی را نیز باز کرده (که
عراق خیلی پیشتر از ایران این جبهه را گشوده بود) و سعی
داشت که در لوای تبلیغات سیاسی خویش در جهان، تهاجم

به سازمان ملل متحد ممانعت بعمل می‌آورد.

اینست که عدم وجود و عدم شرکت نهضت و کشورهای
انقلابی آوانسی خواهد بود بنفع امپریالیستها، چرا که طرد کامل
سازمان و عدم حضور در آن نشان از مبارزه‌ای منفی بر علیه
امپریالیسم دارد که توده‌ها در این مبارزه حضور فعالی نداشته و
مبارزه در کادر مخالفت با سازمان ملل متحد صورت می‌پذیرد و
بمحض آنکه بازگشتی به سازمان صورت پذیرد، نشان از چرخشی
به راست و عدول از مبارزه ضد امپریالیستی خواهد داشت. (البته
در چهار چوب همان رژیم).

تاریخ سازمان ملل نشان داده است که بر مبنای مبارزه
اصولی ضد امپریالیستی، حتی میتوان از این نهاد در خدمت
منافع خلقها استفاده کرد و عالی ترین نمونه‌ها حضور خلق
قهرمان فلسطین در سازمان ملل متحد میباشد. آنگاه که در سال
۱۹۷۳ با سرعفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین بعنوان سمبل
مبارزات حق طلبانه خلق رزمنده فلسطین به مجمع عمومی و
سازمان ملل متحد حضور یافت و در سخنرانی مشهور خودش شعار
انقلابی و عمیق خود را با بیان اینکه ما در یک دست زیتون،
و در دست دیگر سلاح داشته و به سازمان ملل متحد آمده‌ایم،
این حقیقت را به تمامی جهانیان شناساند که: اگر ما با یک دست
زیتون و با یک دست سلاح، بر علیه امپریالیسم به پا خواسته
باشیم، می‌توانیم از سازمان ملل متحد در ظل زیتون استفاده
کنیم و آن را در خدمت سلاح درآورده و شعار خلقها را سردهیم.
یعنی همانطوریکه سوگاریو میگفت: "ملل محروم و ضعیف باید
خود سازمان مللی بوجود بیاورند."

در کشور خودمان هم دیدیم که، مصدق رهبر بزرگ نهضت
رهاایش خلق ایران، با حضور خویش در دادگاه لاهه، امپریالیسم
جنایتکار انگلیس را رسوا و محکوم ساخت و عملاً "این ارگان وابسته
به سازمان را در خدمت خلقهای ایران درآورد. * لذا باز تکرار
می‌کنیم که شرکت در سازمان ملل هیچگاه بمعنای اصالت بخشیدن
و قبول سازمان نیست، بلکه بیشتر حاکی از آنست که با قائل شدن
اصالت برای توده‌ها، سعی بر آنست که از تمام گانالها و نهادهای
موجود در جهت احقاق حق و قشانشان باید استفاده‌های لازم را نمود.
بنابر این همانگونه که شرکت در سازمان نشانه طرفدار امپریالیست
بودن نمیشد، پشت کردن به سازمان ملل و طرد آن نیز، نشانگر
حرکتی کاملاً "اصولی و ضد امپریالیست نمیشد. بلکه این موضوع
خود بیانگر عدم برخورد مثبت با توده‌ها در یک مبارزه ضد
امپریالیستی اصولی است، که تنها رابطه منفی را مد نظر قرار
می‌دهد و مسئله‌ای قابل طرح که خود آگاهی بخش باشد، برای
توده‌ها در خویش نمی‌یابد.

* - در اینجا صورت مسئله به کیفیت و چگونگی حرکت

مصدق و یا عدم اشکال و ضعف در حرکت او نیست، بلکه حرکت
مصدق در رابطه با امپریالیسم و سازمان ملل در نظر گرفته شده

است.

اما حرکتی است ناشی از یافت حرکتی ارتجاع و رهبر انقلاب در هژمونی و مسلما" اگر بنی صدر بدین سفر می‌رفت، شیوه برخورد او که ناشی از ماهیت لیبرالیستی‌اش می‌باشد، با رجایی بسیار تفاوت داشت.

ثانیا: "این سفر نشانگر جهت و مسیر مبارزه ضد امپریالیستی هژمونی - نه توده‌ها - در آینده است، که اینها بر مبنای ماهیت حرکتشان، توان کشش مبارزه ضد امپریالیستیشان (منطور نوع مبارزه ضد امپریالیستی ارتجاع و تلقی او از آن است که در صورت عدم شرکت در مجامع بین المللی و عدم پیشه کردن معاشات در رابطه با گروگانهاست.) را نداشتند و از آن عدول کردند. چرا که مبارزه‌شان دارای صورتی منفی، بدون طرح جدی برای دخیل کردن توده‌ها در مبارزه بود.

ثالثا: "با حل مسئله گروگانها که بیشتر در مضاحبه‌های رجایی طرح گردید، هدفی است که خود بخود در ظل این مسافرت مطرح می‌باشد، و قدمهای زیادی آمریکا و هژمونی را به حل مسئله گروگانها نزدیک ساخت.

رابعا: "رهایی از تحریم اقتصادی که هژمونی علی رغم شعارهای ظاهرش، بینهایت مشتاق آنست، چرائی‌های این جریان جدید را روشن می‌سازد.

سخنان رجائی در اجلاس شورای امنیت، کادری مشخص و ازپیش تعیین شده داشت، چرا که تنها بیان درباره گفته‌هایی بود که هزاران بار توسط حزب مطرح گشته بود و بهیچ وجه در بر دارنده نکات و مواضع جدید در مقابل امپریالیسم و عراق نبود، و بیشتر اعتراض فرزند رانده شده از پدر را می‌نمود، فرزندی که توسط پدر تنبیه شده و حالا در حین بازگشت به سوی او عصیان کوتاهی مدت میکند و بعد خاموش می‌گردد.

در هیچ جای سخنرانی بتنهایی آمریکا مورد خطاب قرار نگرفته بود، بلکه در کنار او ابر قدرت شرق هم مد نظر قرار داشت، گرچه آقای رجایی از نثار فحش به آمریکا دریغ نورزید، اما درین روند شوروی هم بی نصیب نماند و بدینسان بیش از پیش آمریکا را مطمئن ساخت که ایران پشت حبه مطمئنی برای آمریکاست، چرا که حداقل اگر رابطه سیاسی با او ندارد، تضادی عمیق با شوروی دارد که بآب زمزم هم اگر شسته شود این تضاد افول کننده و زایل شدنی نیست.

و بقول حضرت علی (ع) آنکس که دشمن دشمن ماست، دوست ماست. لذا است که این سخنرانی موجب رضایت کارتر و ادموند ماسکی میشود بطوریکه صریحا "حمله عراق را تجاوز اعلام می‌کند و لزوم حفظ تمامیت ارضی ایران را متذکر می‌گردند. زیرا آمریکا بخوبی آگاه است که سخنرانی مهیج و تند آقای رجایی از یکطرف بعلت دوپهلوی بودنش و از طرف دیگر بدلیل عدم وجود یک مبارزه ضد امپریالیستی اصولی بعنوان پشتوانه آن، چندان خطری برای امپریالیسم و منافعش در منطقه نداشته، و سبب نزدیکی به غرب هم هست، چون هر افراطی، تفریط را هم بدنبال خود دارد و اشتباه هم نمیکند، چرا که تاکید بر بازنگه داشتن تنگه استراتژیک

فاشیسم گونه خود را به ایران، لباسی اصولی و محفانه بپوشاند و رژیم ایران را بیش از گذشته در ورطه انزوا بیفتاند. موجب شد، هژمونی ایران نیز که خود را تنها یافته بود، تلاشهایی را جهت گشودن جنبه سیاسی علیه عراق آغاز کند که اولین نمود آن را در اجازه ورود به خبرنگاران خارجی برای تهیه گزارشات جنبه به ایران می‌بینیم و نمود بعدی آن در رابطه با سخنرانی رجایی در شورای امنیت سازمان ملل و مضاحبه‌های بارشانه‌های جمعی جهان مطرح میگردد، که با سفر رجایی به دو کشور حامی ایران در جنگ عراق و ایران یعنی الجزایر و لیبی ادامه می‌یابد. تأییدات رهبر انقلاب نیز از این حرکتها، نشانگر پیدایش خط و روال جدیدی در سیاست خارجی و جهانی هژمونی کنونی است و نمیتوان آنرا حاکمیت یافتن سیاست‌های لیبرالیستی بر هژمونی، و یا قبول آن توسط جناح ارتجاع و رهبر انقلاب قلمداد نمود. چرا که اعمال این سیاستها در رابطه با جنگ عراق و ایران مطرح است و جنگ اساسی ترین انگیزه‌ای است که آنان را بدین خطر همنمون گشته است.

اصولا" جنگ عراق و ایران هشداری بود برای هژمونی که او را از تنهایی و انزوا بیش آگاه نمود و فقدان همراهی خلق و ضد خلق را به او گوشزد کرد. بعلاوه جنگ عراق و ایران عاملی بود که غلط بودن حساب‌هایش را در تکیه غیر اصولی و انحصاری بر کنفرانس‌های سران کشورهای اسلامی بمنظور تشکیل جبهه‌های واحد متشکل از کشورهای مرتجع بظاهر اسلامی ثابت کرد سیستمی که قرار بود بر اساس شعار "لا شرقیا" و "لا غربیا" در فضای باز بر مبنای اسلام دگماتسم ایجاد گردد که آن سیستم در رابطه با جنگ کلا" در خدمت دشمن ایران در آمد و به بن بست رسید. لذا هژمونی که برای تحقق این سیستم، تنهایی و انزوا را در رابطه با خلق و ضد خلق بجان خریده بود، بخود آمده و از سیاست گذشته‌اش عدول کرد و کوشید که سر عقل بیاید و از دستگاه‌های تبلیغاتی استفاده‌های لازم را بکند. بنابراین نجات از تنهایی اساسی ترین پارامتر شروع چنین جریانی از سوی هژمونی بود.

اما چرای دوم باز گشت پیدا می‌کند به اثرات ویرانگر جنگ عراق و ایران، در اقتصاد وابسته و بیمار و ورشکسته ایران که شدت تضادهای داخلی را رشد می‌دهد و ایوزسیون را قدرت می‌بخشد. هژمونی نیک آگاه است که اگر نتواند اقتصاد در هم ریخته را صورت بخشد و رفاه توده را تامین کند، مردم دست به انقلاب دیگری خواهند زد. لذا سعی وافر دارد که اقتصاد را در شکلی رفورم مآبانه اصلاح کند تا آنکه حاکمیت خویش را تثبیت نماید، اما تحریم اقتصادی مشکل بزرگ و اساسی این رفورم اقتصادی است و رژیم را به وحشت انداخته است. ازینرو می‌کوشد که به نحوی این تحریم را لغو و یا اثرات آنرا جبران سازد، و بخوبی واضح است که تحریم، تنها در رابطه با حل مسئله گروگانها شکسته خواهد شد. بنابراین چرائی سفر رجایی به چهار عامل باز میگردد که اولاً: "سفر رجایی گرچه جدای از سیاست لیبرالیستی نیست،

و حیاتی "هرمز" بروی تمامی کشتیهای خارجی، بدون یشتوانه بودن، حرفهای آقای رجایی را ثابت می کند.

خط اصلی غالب بر سخنان رجایی، عدم طرح مسائل در ظل مبارزه ضد امپریالیستی توده ها بود، وی تمامی سخنانش را در کادر مبارزه عراق و ایران عنوان کرد، بدین ترتیب که اگر حمله ای هم به امپریالیسم داشت بر اساس جنگ عراق و ایران بود تمام فحشهایی که به امپریالیسم آمریکا داده شد، در کادر فحش به کمونیسم و عراق نثار می گردید. اشتباه بزرگ وی که ناشی از درک صحیح مبارزه ضد امپریالیستی توده های است، این بود که سعی می کرد امپریالیسم آمریکا را محاط در جنگ مطرح کند، در حالیکه اصولی آنست که آمریکا را محیط بر جنگ عراق و ایران قلمداد نمود و در کادر این محیط به بررسی جنگ پرداخت. بدینسان بود که همزبانی نشان داد نه جنگ عراق و ایران را بدرستی درک کرده و نه ماهیت امپریالیسم را بخوبی می شناسد. از دیگر باز تاکنون بزرگترین بلایی که گریبانگیر انقلاب در رابطه با همزبانی و توده ها بوده است، همان عدم شناخت درست و واقعی امپریالیسم است که بلای بزرگتر عدم برخورد انقلابی و اصولی با امپریالیسم را ناشی می گردد، که بیان دو نقض عمده ای هستد که مبارزه ضد امپریالیستی را به سوی سازش و شکست سوق میدهند.

همانطور که آئنده عنوان می کرد، "کسی که امپریالیسم را نشناخته است، چگونه میخواهد با آن مبارزه کند؟" این عدم شناخت است که باعث نعل وارونه زدن میشود و موجب اشتباهی گرفتن مسائل بجای هم میگردد.

سخنان رجایی نه تنها سیری مشخص را در کادر تضاد "خلق امپریالیسم" در بر نمی گرفت بلکه با عنوان کردن مطالب غیر مستدل و غیر مستند، اندک اعتباری را هم که میتوانست در پی داشته باشد زایل نمود، بعنوان مثال عنوان نمودن این مطلب: "دیدگاهی که بدلیل تجاوز نظامی روسیه به افغانستان در المپیک مسکو شرکت نکرد، این بار با پذیرش حضور شوروی در افغانستان براحثی مذاکرات" سالت ۲ را آغاز می کند، آیا این نمی تواند راهگشای معمای حل سلاح روسی از اردن آمریکائی برای رژیم صدام وابسته به غرب باشد.

از جانب وی هر شونده بی نظری را نسبت به عدم آگاهی و شناخت آقای رجایی از ماهیت امپریالیسم، آگاه می سازد زیرا اساسا مذاکرات ابر قدرتها بر سر یک میز به منظور توافق در بر پایی نوعی تعادل نظامی میان نیروهای خود بیش از هر چیز کاهش تضادهایشان در رویارویی با حلقهای جهان است، در این روند اگر مذاکرات "سالت" موجب شود که شوروی بخواهد از طریق یک کشور وابسته به آمریکا مانند اردن به عراق اسلحه بفرستد، چه لزومی دارد که آمریکا خود را منزوی کرده و به ایران سلاح ندهد و در این نقطه عملا "سعادت" را که از مذاکرات سالت پی می گیرد بر هم زند و حال آنکه اساسا چنین عملکردی حتی از جانب خود آمریکا هم تکذیب شده و کارا "عنوان کرده که شوروی سلاهی به بندر عقبه ارسال نداشته است".

بهر حال اگر بخواهیم تمام سخنان آقای رجایی را بدینسان زیر ذره بین تحلیل قرار دهیم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد ولی اجمالا باید گفت که آن کسی باید به سازمان ملل متحد میرفت، که تبلور حرکت اصیل خلق و کینه آشتی ناپذیر خلق با امپریالیسم بود و بر اساس ایمانش سخن می گفت، ایمانی توأم با شناخت صحیح و واقعی از امپریالیسم آمریکا و توطئه های او، که خلقها را خود می آورد تا با افشای جنایاتش پتکی شوند بر سر امپریالیسم جهانخوار، نه اینچنین ساده لوحانه و تنگ نظرانه کل قضیه را لوٹ کند و امپریالیسم را به آینده خویش در ایران امیدوارتر!

ج - پیامدهای سفر رجایی به آمریکا

رجایی پس از سخنرانی در شورای امنیت، مصاحباتی نیز با خبرنگاران انجام داد و آنانرا به مواضع آشتی جویانه ایران علی رغم شعارهایی تند و تیزش بخوبی آگاه نمود. شرایطی که وی برای آزادی گروگانها عنوان کرد، همان تقاضاهایی بود که غرب از مدتها پیش مایل به انجام آن بود. مثلا "شرط اول خروج آمریکا از عربستان بود، در این رابطه آمریکا اظهار داشت که تقاضای ایران در این مورد بسیار نابجا و بیمورد است چرا که دخالت در امور داخلی یک کشور مستقل (۱) محسوب میشود و در شانی تقاضای عربستان برای ارسال رادارهای پرنده "ای واکس" قبلا صورت گرفته و آمریکا نیز هم اکنون به ارسال آنها موافقت کرده است.

گر چه اگر آمریکا هم با این مسئله توافق کند و "ای واکسها" را از عربستان فرا خواند، پذیرش از سوی وی لزوم اجرائیش را محتوم نمی سازد، زیرا باید سؤال نمود که ایران با کدام وسیله در آینده خواهد توانست از استقرار بی سرو صدای این رادارها در منطقه دیگری خبر شود و از طرفی ایران از سوی رژیم های طرفدار غرب کاملا محاصره شده، کشورهای نظیر ترکیه، پاکستان، کشورهای خلیج و... که هر کدام پایگاههای خوبی برای امپریالیسم آمریکا هستند، بنابر این حتی با قبول و پذیرش این شرط از جانب آمریکا، هیچگونه تغییری در خط مشی نظامی او و یا تضعیفی در قدرت کنترلس بر منطقه پدیدار نمی گردد!

شرط دیگری که از جانب نخست وزیر برای باز پس دادن گروگانها عنوان گردید اظهار توبه و پشیمانی آمریکا از اعمال بد و ناشایسته گذشته و تکامل معنوی او بود که برآستی تمامی آن کسانی را که از هر گونه غرض ورزی و تنگ نظری بدور بودند به تعجب واداشت و موجب تبادز این سؤال به ذهن آنان گردید که امپریالیسم و تکامل معنوی عجبا ۱۱ بقیه در صفحه ۲

* البته طرح این مسئله نباید موجب این سوء تعبیر گردد که ما حاکمیت عراق را تایید می کنیم، بلکه بر عکس بنظر ما عملکردهای رژیم فاشیستی بعث عراق، دقیقاً به نفع ارتجاع منطقه و امپریالیسم آمریکا تمام خواهد شد.

بقیه از صفحه ۱۴: **تحلیلی پیرامون پروسه**.....

نشان دهیم کسب حیثیت و اعتبار تا چه حد برای امپریالیسم مطرح است و همانگونه که بخاطر دستیابی بدان، مخارج و هزینه های کزافی را متحمل میشود، برای حفظ آن نیز حاضر است هر حیل و تاکتیکی را بکار بندد و از هر وسیله ای سود جوید. انقلاب ایران، فی نفسه عاملی بود که توانست حیثیت جهانی امپریالیسم آمریکا را لکه دار سازد و بویژه پس از واقعه جاسوسگیری و تسخیر جاسوسخانه، این امر شدت افزونتری یافت و در آغاز، امپریالیسم آمریکا را برای مدتی کوتاه در موضع تدافعی قرار داد. اما امپریالیسم، خیلی بموقع نتوانست خود را از زیر ضربات تبلیغاتی ایران خارج نموده و ابتکار عمل را در واقعه مزبور بدست گیرد. در این رابطه، رهبران ایران قصد داشتند تا با علم کردن واقعه جاسوسخانه و افشای ماهیت امپریالیسم در سطح بین المللی، اعتبار او را در نزد توده های مستضعف بویژه خلقهای تحت ستم و مسلمان منطقه از بین ببرند و بر علیه او جوسازی کنند. در این مسیر، گامهای اولیه را هم برداشتند اما امپریالیسم مکار و سیاست باز آمریکا، بلافاصله دست بکار شد و با بخدمت گرفتن امپریالیسم خبری در سراسر جهان، تبلیغات وسیع و دامنه داری را علیه این جریان و علیه انقلاب ایران براه انداخت و کوشید تا اولاً "مسأله را در حد یک واقعه گروگانگیری نگهدارد و در ثانی با اعلام این مطلب به جهانیان که، دولت ایران بر خلاف عرف و عادت بین المللی و قوانین مورد قبول از طرف جهانیان، عمل کرده و مصونیت سیاسی دیپلماتهای آمریکایی را نقض نموده است، چهره انقلاب ایران را کدر نماید.

اگر این جریان را دقیقتر از این، مورد تحلیل و آنالیز قرار دهیم، بر ایما روشن خواهد شد که امپریالیسم آمریکا، از چندین سو از واقعه جاسوسگیری بنفع خود بهره گیری نموده است. اولاً "اینکه درست همان کاری را که هر مونی ایران میخواست بر سر آمریکا بیاورد، آمریکا بر سر ایران آورد و با بزرگ کردن مسأله گروگانگیری، حیثیت جهانی ایران و انقلاب ایران را لکه دار نمود. بطوریکه ایران بلافاصله سیاسی در سطح جهان منزوی شد و هم سازمان ملل، هم دادگاه بین المللی لاهه و هم افکار عمومی جهانیان رژیم ایران را بدلیل نقض مقررات بین المللی در مورد مصونیت سیاسی دیپلماتها محکوم ساختند. این مسأله به آن درجه ای از شدت و حساسیت خود رسید که حتی رژیمهای انقلابی جهان نظیر لیبی و الجزایر نیز نتوانستند موافقت خود را با این عملکرد غیر قانونی ابراز دارند و حداقل، موضع بیطرفی اتخاذ نمودند. بهر صورت، علیرغم انتظاراتی که در آغاز، رهبر انقلاب و افراد و گروههای مختلف داشتند، بازتاب جهانی این عملکرد، بهیچوجه بسود ایران نبود و نتوانست فریاد مظلومیت خلق ستمدیده امان را بگوش جهانیان برساند. از این گذشته، به مسأله یک صورت معکوسی هم داد و آمریکای جنایتکار و قداره بند را که هر گوشه از جهان، داغ ننگین ستم او را بر پشت دارد، یک کشور مظلوم و ستمدیده معرفی نمود که مردم و رژیم ایران، اتباعش را به گروگان گرفته و برآند تا بروی ستم روا دارند!!

این را شاید بجز توان بزرگترین بهره ای دانست که امپریالیسم آمریکا از جریان جاسوسگیری برد، زیرا اثرات جهانی آن به مراتب از مسافرتها فضایی و سیاستهای حقوق بشر و غیره بیشتر بود و از این رژیم خون آشام، یک چهره منصوم و مظلوم در نزد توده ها ترسیم نمود که اگر آمریکا میلیاردها دلار هم خرج میکرد، نمی توانست باین سادگی بدان دسترسی پیدا کند.

آری، در جایی که رهبران ایران بگمان کودتاه خود، داشتند با امپریالیسم آمریکا مبارزه میکردند و او را در نزد خلقهای مستضعف دنیا، بی اعتبار می ساختند، سیاست بازان مکار امپریالیسم که تجارب و کار کشتی های بسیاری در مبارزه با خلقهای محروم دارند، تمام درها را بروی انقلاب ایران بستند و حیثیت بین المللی آنرا به لجن کشیدند. آنها نه تنها ایران را به انزوای سیاسی کشاندند بلکه خودشان را بعنوان یک دولت بر حق معرفی نمودند و توانستند در مقابل توده های محروم جهان، اعتبار و احترام بکف آورند.

انزوای سیاسی ایران، اثرات زیانبار دیگری را نیز برای انقلاب آن ببار آورد که تماماً "بسود امپریالیسم جهانی بسرکردگی آمریکا تمام شد. انقلاب ایران در انزوا قرار گرفت و صدور آن عملاً "با اشکال مواجه گشت. چرا که امپریالیسم خبری، با تبلیغات گسترده خود، جو سوء ظن و بدگمانی را نسبت به انقلاب ایران بوجود آورده و در سطح منطقه (البته با کمک رژیمهای دست نشانده) بدان دامن زد. دیگر توده های ستمدیده عرب و مسلمان، به این انقلاب بچشم راه رهایی و نجات خویش از وضعیت فلاکت بار رژیمهای ارتجاعی نگاه نکردند، بلکه آن را حرکتی یافتند که تمامی عرف و مقررات بین المللی را نادیده می گیرد و هدفش ایجاد بلوا و آشوب و جو ناامنی و آتارشیسم است.

البته این نکته دیگر لازم بتوضیح نیست که امپریالیسم آمریکا چگونه توانست بکمک بنگاههای خبر پراکنی خود، مسأله جاسوسگیری را لو ت نموده و حتی در دید رهبران ایران، تبدیل به مسأله گروگانگیری کند. از اینها گذشته امپریالیسم توانست در خود ایالات متحده، افکار عمومی توده های آمریکایی را با سیاستهای دخلفی خود، همراه سازد. یعنی درست برخلاف جنگ ویتنام که توانست بنحو موثری افکار عمومی مردم آمریکا را بر علیه سیاستهای ضد مردمی دولت آمریکا در ویتنام بسیج نماید تا جایی که امپریالیسم آمریکا تحت فشار درخواستهای مردم خود، ناچار شد شکست خویش را در ویتنام بپذیرد و ماشین جنگی خویش را از منطقه بیرون بکشد، عملکرد رهبران ایران در مورد جاسوسگیری، افکار عمومی مردم آمریکا را آنقدر با سیاستهای امپریالیستی دولت آمریکا نزدیک ساخت که آنها عملاً "خواستار دخالت نظامی کشور خود برای رهایی گروگانها شدند. با اینکار، امپریالیسم آمریکا در واقع توانست که جریان مافات کرد مو را بطنه ملت و دولت را که بواسطه جنگ ویتنام بسیار سرد و دور شده بود، گرم و نزدیک سازد و با القاء تفکر جنگی به مردم آمریکا، افکار عمومی آنان را برای هرگونه دخالت نظامی در ایران آماده سازد.

بحرین انداختن انقلاب و صادر کردن آن به مناطق دیگر، چرا که اگر انقلاب در یک منطقه خاص باقی بماند، ضربه پذیری آن بسیار زیاد میشود.

دقیقا "در همین رابطه است که امپریالیسم نیز بخاطر آنکه منافع خویش را حفظ کند و حرکت انقلاب را متوقف سازد، تلاشی را در سه جهت آغاز خواهد کرد: اول، گوشش برای زایل ساختن خود آگاهی توده ها و جلوگیری از رشد روزافزون آن. دوم، اجتناب از رویارویی مستقیم با خلقها و ممانعت از تشکیل جبهه ضد امپریالیستی و سوم، بوجود آوردن موانع و سد هایی در مقابل جریان انقلاب تا از صدور آن به مناطق دیگر جلوگیری بعمل آورد.

صحنه مبارزه توده ها را پس از پیروزی هر انقلاب ضد استبدادی، همین تضاد همیشگی "خلق - امپریالیسم" تشکیل میدهد. خلق در یکسوی جبهه میکوشد تا به آن سه هدف خویش دسترسی پیدا کند و امپریالیسم در این سوی جبهه در تلاش است تا ضمن ممانعت از دستیابی خلق به اهداف خویش، حاکمیت شوم خود را دیگر بار بر آنان تحمیل نماید.

پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی خلقهای ایران، به دو دلیل عمده، آنها نتوانستند به اهداف سه گانه خویش دست یابند که این دو دلیل نیز بنوبه خود، معلول سیاستهای غلط و غیر اصولی هیئت حاکمه انحصار طلب و قدرت جوی ایران بود. اول، رشد غیر اصولی تضادهای داخلی که عمدتا باعث شد تا توده های مردم رو در روی نیروهای مرفعی و انقلابی بایستند و از طرف دیگر نیز خلقهای نا آگاه بواسطه تحریکات و توطئه های ارتجاع حاکم بر روی خلق رزمنده کرد و ترکین آتش بکشایند و تضاد "خلق - امپریالیسم" را تبدیل به تضاد "خلق - خلق" بنمایند و دوم، رشد غیر اصولی تضادهای خارجی بود. هیئت حاکمه ایران چه در بافت ارتجاعی اش و چه در بافت لیبرالرش، ماهیتا "ضد کمونیست" است و همین مساله باعث شده است تا رژیم ایران نتواند یک سیاست خارجی اصولی و انقلابی را پایه ریزی نماید. در این رابطه است که تضاد با بلوک شرق توسط هژمونی حاکم بر ایران آنچنان بزرگ میشود که ابر قدرت شرق را عملا "در کنار ابر قدرت غرب قرار میدهد و با هر دوی آنها برخورد یکسانی میکند و حتی در برخی موارد از جمله مساله افغانستان، عملا "در موضع کشورهای ارتجاعی منطقه مثل پاکستان و عربستان قرار میگیرد و من غیر مستقیم، از سیاستهای امپریالیسم آمریکا در مقابل شوروی جانبداری مینماید. برخورد های بسیار مرتجعانه و غیر انقلابی با کشورهای انقلابی نظیر لیبی و بی تفاوتی در برابر کشورهای مرفعی جبهه پایداری اعراب نیز نمونه های دیگری از سیاست خارجی غلط ایران است که مجموعا "باعث شده تا رهبران ایران نتوانند صف بندی مشخصی از تضادهای خارجی را به توده ها ارائه دهند، و تضاد عمده اش را با امپریالیسم آمریکا، بسود توده ها رشد دهند.

استفاده دیگری که نصیب آمریکای جنایتکار شد این بود که با استفاده از زمینه ذهنی و جو تحریکی که بر علیه ایران ایجاد کرده بود، تلاشی گسترده را برای محاصره نظامی این کشور و تقویت مواضع خویش در مصر، عربستان، ناوگانه های جنگی در دهانه خلیج فارس و دریای عمان، سومالی، کنیا، کودتای نظامی در ترکیه و ... مستحکم سازد و به امتیازات حساسی در مقابل ابر قدرت شرق نائل آید.

به لیست فوق، باید استفاده هایی را هم که امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل از مساله جاسوسها در رابطه با مساله فلسطین بردند نیز اضافه کرد. آنها توانستند با بزرگ کردن ماجرای گروگانگیری، حقوق غصب شده خلق رزمنده فلسطین و اشغال سرزمینهای آنان را به محاق برند و کوششهای بیدریغی را که سازمان آزادیبخش فلسطین و رهبران آن بویژه یاسر عرفات بکار برده بودند تا مساله فلسطین را در صدر تمامی مسائل خاور میانه و حتی جهان قرار دهند، هدر داده و مساله فلسطین را در برابر مساله ایران، به یک امر درجه دوم بدل سازند.

با احتساب تمامی موارد یاد شده، دیگر کاملا عیان است که ماجرای جاسوسگیری در سفارت آمریکا، بواسطه بی تجربگی ها و بی سیاستیها و قدرت طلبی ها و انحصارگراییهای هیئت حاکمه ایران که تنها به منافع خویش (نه منافع توده ها) چشم دارند، نه تنها هیچ منفعتی برای خلق رزمنده ایران و سایر خلقهای مستضعف منطقه و جهان در پی نداشته است، بلکه کاملا بزیان آنها و بسود امپریالیسم غدار آمریکا تمام شده و عنقریب است که دستاوردهای انقلاب توده های محروم ما را بباد فنا دهد.

ب - نتیجه گیری نهایی، از پروسه های که واقعه جاسوسگیری از آغاز تا امروز طی کرده است.

هر انقلاب ضد استبدادی، از آنجا که بهر حال با منافع امپریالیسم در تضاد واقع میشود، الزاما "به کانال ضد امپریالیستی کشیده خواهد شد و در یک چنین مبارزه ای همواره دو طرف با یکدیگر درگیر هستند: یکی خلقها و دیگری امپریالیسم، در ادامه مبارزه، هر کدام از این دو طرف می کوشند تا منافع خویش را به چنگ آورده و حفظ نمایند و در این رابطه، مبارزه دو نتیجه بیشتر نمیتواند داشته باشد: یا خلقها به منافع خویش دست می یابند و امپریالیسم را شکست میدهند (مثل خلق ویتنام) و یا امپریالیسم منافعش را بچنگ می آورد و خلقها را دیگر بار به زیر مهمیز خویش می گیرد (مثل خلق شیلی یا اندونزی).

اگر که انقلاب بخواید پس از پیروزی بر استبداد، همچنان موفق و سر بلند به پیش تازد، میبایست همواره در تلاش باشد تا به هدف عمده را پی گیری نماید: اول، افزایش مداوم و روز افزون خود آگاهی توده ها و روشن نگه داشتن موتور حرکت آنها. دوم، تشکیل دادن جبهه ضد امپریالیستی و رویارویی ساختن خلقها با دشمن عمده اش. و سوم، تلاش گسترده و وسیع برای



عدم برخورد صحیح هیئت حاکمه با تضادها، چه در داخل و چه در خارج، سبب شده است تا توده هاشناسایی درستی از این تضادها نداشته باشند و نتوانند بدرستی آنها را دسته بندی کرده و اصلی را از فرعی، و عمده را از این دو، تمیز دهند. نتیجه مستقیم این امر تا پیش از واقعه سفارت آن بود که تضادها چه در خارج و چه در داخل، بطور غیر اصولی رشد کنند و انقلاب را در درگیریهای داخلی اسیر ساخته و در خارج نیز بی پایگاه و بی یاور سازند. به این ترتیب بود که تا قبل از واقعه سفارت، انقلاب ایران نتوانست در ادامه پیروزی ضد استبدادی اش، راه درست خویش را یافته و ادامه دهد، در نتیجه به هیچیک از اهداف سه گانه مزبور نرسیده و در مصاف با امپریالیسم رفته رفته مجبور به قبول شکست میشد. با پیش آمدن واقعه جاسوسگیری در سفارت آمریکا، این امید تازه زنده شد که شاید توده ها بتوانند با استفاده از این جریان بر روی ریل درست انقلاب بیفتند. یعنی هم خود آگاهی اشان افزایش یابد، هم جبهه ضد امپریالیستی را تشکیل دهند و هم به صدور انقلاب موفق گردند. اما واقعه جاسوسخانه، صرفاً یک سلاحی نبود که در اختیار خلق رزمنده ایران باشد، بلکه یک امکان بالقوه ای بود که هم در اختیار خلق ایران قرار داشت و هم در اختیار امپریالیسم آمریکا. اگر همزمنی ایران نمیتوانست از این امکان بالقوه، با تیزهوشی و دور اندیشی تمام، استفاده کند، خلق ایران به اهداف متعالی خویش در مبارزه با امپریالیسم دست مییافت. اما اگر که چنین نمیشد، مسلماً "امپریالیسم از این امکان بالقوه بسود خویش بهره میگرفت و میکوشید تا در ضمن ممانعت از دستیابی خلق ایران بواحد اهداف خویش، انقلاب ایران را در محدوده ایران محصور و خفه سازد و سرانجام هم، حاکمیت دوباره خود را بر توده های محروم ما تثبیت نماید.

در حقیقت، واقعه جاسوسخانه اگر تبدیل به "جاسوسگیری" میشد، بسود خلق ایران بود و اگر تبدیل به "گروگانگیری" میشد، منافع امپریالیسم را دربر داشت. با توجه به توضیحاتی که قبل از این مفصلاً ارائه شد، دیدیم که عاقبت الامر، این امپریالیسم آمریکا بود که نتوانست با تبدیل واقعه جاسوسگیری به گروگانگیری، مساله را از هر جهت بسود خود پیش برد. چ - واقعه جاسوسگیری از آغاز چگونه باید انجام میشد و چگونه ادامه مییافت؟

مقررات و قوانین عام بین المللی اگر چه در خیلی موارد ناقض حقوق خلقها و وسیله دست امپریالیستها برای قانونی جلوه دادن غارتگریهای خویش میباشد، اما بهر جهت در دنیای امروز که روحیه غالب در سیاست جهانی با امپریالیستهاست، این قوانین و مقررات، واقعیتهای غیر قابل انکاری هستند که حتی کشورهای انقلابی و ضد امپریالیست جهان نیز خود را ملزم به رعایت آنها میدانند. البته ما غرضمان آن نیست که به بررسی ماهیت اینگونه قوانین بپردازیم و مشخص کنیم که کدامشان بسود توده ها و کدامشان بزیان آنهاست و لذا آنچه که مورد توجه

و نظراً در این بخش از مقاله است این است که نقض قوانین و مقررات بین المللی از سوی کشورهای انقلابی، همواره میتواند مهمترین بهانه را بدست امپریالیستها بدهد تا یکمک بلندگوهای خویش این کشورها و انقلاب آنها را مورد تهاجم قرار داده و در سطح جهانی بی اعتبار سازند. بنابراین، ما معتقدیم که با آگاهی بر اینگونه قوانین و مقررات و استفاده از پیچ و خم آنها نیز میتوان مبارزه ضد امپریالیستی را بنحوی که بهانه ای بدست امپریالیسم خبری ندهد، آغاز کرده و به پیش برد. گما اینکه مرحوم مصدق با عمل قهرمانانه خویش در دادگاه بین المللی لاهه، بهترین نمونه عینی را بدست ما میدهد تا با درسگیری از وی بتوانیم امپریالیسم را با استفاده از قوانین ساخته خویش مفتضح و رسوا سازیم.

امروز دیگر کاملاً برای ما عیان است که خلق ایران در مبارزه ضد امپریالیستی اش، بزرگترین ضربه را از ناحیه همین نقض مصونیت سیاسی دیپلماتهای آمریکایی خورده است و این ماحضرا، بهترین فرصتها را برای امپریالیسم فراهم آورده است تا انقلاب ایران را به محاق برد و تمامی درها را بروی وی ببندد. این مساله باید برای کلیه نیروهای انقلابی درس آموز باشد که در جریان واقعه مزبور، حتی انقلابی ترین ممالک دنیا نیز علیرغم تمایل بسیاری که داشتند، نتوانستند کوچکترین حمایتی از ایران بکنند و در نتیجه عملاً "ایران در صحنه مبارزه ضد امپریالیستی تنها ماند.

بنایه اعتقاد ما، اشغال جاسوسخانه آمریکا با کیفیتی که انجام شد، کاملاً اشتباه بوده و در انجام آن، هیچگونه تدبیر سیاسی و عاقبت اندیشی بعمل نیامده است. دولت ایران و نیز رهبر انقلاب، نمی بایست که مستقیماً خود را وارد این جریان میکردند و عملاً با امپریالیسم آمریکا طرف میشدند. همزمنی ایران میبایست تحت یک برنامه حساب شده و دقیق، به این ترتیب وارد عمل میشد که یک گروه انقلابی را با پشتیبانی توده های مردم ما مور تسخیر جاسوسخانه میکرد و پس از انجام عمل، در سطح بین المللی اعلام میکرد که دولت ایران به هیچ وجه در این قضیه دست ندارد و این، یک امر داخلی است که توسط نیروهای انقلابی و توده های مردم انجام گرفته است. در این صورت، دیگر دولت ایران، مستقیماً خودش را با امپریالیسم آمریکا روبرو نمیساخت، بلکه توده های مردم را با آن روبرو می کرد و در نتیجه این بهانه بدست آمریکا نمیافتاد تا ایران را ناقض عهد نامه های بین المللی معرفی نماید.

البته مساله بهمین جا نیز نباید ختم می شد و پس از آن، توده های مردم جاسوسهایی را که دستگیر کرده بودند، خودشان نگهداری می کردند و از دولت می خواستند تا آنها را محاکمه و مجازات نماید. دولت ایران نیز اعلام میکرد که مایک حکومت مردمی هستیم و تابع آراء ملتیم و چون براساس اسناد و مدارک مسلم و مسجل است که این افراد جاسوس میباشند، لذا ما بر طبق مقررات بین المللی در مورد جاسوسها رفتار خواهیم کرد و



آنها را محاکمه و مورد مجازات قرار خواهیم داد. در ضمن دولت ایران باید اعلام میکرد که سفارت آمریکا که تمام اسناد و مدارک موجود در آن توسط مردم تخلیه شده است، کماکان باز می باشد و دولت آمریکا میتواند نمایندگان دیگری را برای اداره آن ارسال دارد. البته مسلم است که آمریکا هیچگاه دست به یک چنین اقدامی نمیزد اما دیگر بهانه های هم در دست داشت که بر علیه دولت ایران تبلیغات براه بیندازد.

پس از آن، دولت ایران به نمایندگی از طرف مردم و بر طبق قوانین بین المللی، یک دادگاه تمام خلقی را تشکیل میداد و از نمایندگان کلیه جنبش های انقلابی و رهایی بخش جهان که با امپریالیسم در ستیزاند، صرف نظر از مرام و مسلک آنان، دعوت بعمل می آورد تا به همراه نمایندگان کشورهای انقلابی و ضد امپریالیست جهان نظیر لیبی و کوبا و الجزایر و ویتنام، در این دادگاه شرکت جویند و این جاسوسها را بنام دولت جنایتکار آمریکا مجازات و محاکمه نمایند. عبارت دیگر، با این جاسوسها نیابتی که یک برخورد مکانیکی میشد و صرفاً "خود آنها جدای از امپریالیسم آمریکا مجازات میشدند، بلکه آنها نیابتی نمایندگان دولت آمریکا تلقی شده و بعنوان یک دولت متجاوز و ضد خلق مورد محاکمه قرار می گرفتند. اینچنین بود که در این دادگاه در حقیقت امپریالیسم آمریکا مورد محاکمه قرار میگرفت نه مشتی جاسوس که مهره های امپریالیسم اند.

پس از آن، دولت ایران، اسناد و مدارکی را که بدست آورده بود به دادگاه بین المللی لاهه ارائه میداد و از آن دادگاه نیز تقاضای محاکمه دولت آمریکا را مینمود تا بدینوسیله همان دادگاههای فرمایشی خود امپریالیستها را نیز بر علیه خودشان بکار گیرد، همانگونه که مرحوم مصدق نیز چنین کرد. در این صورت بود که ایران دیگر نه مورد حمله شدید و همه جانبه امپریالیسم خبری واقع میشد، و نه در سطح بین المللی، بی یار و باور باقی میماند. مسلماً تمامی کشورهای مترقی و ضد امپریالیست از موضع او دفاع می کردند و حتی کشورهای بلوک شرق نیز مجبور به جانبداری از وی میشدند. در این صورت نه تنها توده های ایران بلکه تمام خلقهای منطقه و جهان نسبت به ماهیت پلید امپریالیسم بخود آگاهی میرسیدند و ایران واقعاً "میتوانست آغاز کننده انقلابی بزرگتر در پس انقلاب قبلی خویش باشد. این انقلاب، بسادگی در سطح منطقه صادر میشد و خلقهای مسلمان را حرکت در می آورد چرا که دیگر تمامی حربه های امپریالیسم بر علیه انقلاب ایران، کند شده و از کار افتاده بودند. در اینجا دیگر مسأله گروگانگیری مطرح نبود، بلکه مسأله جاسوسگری بود و دولت ایران حق مسلم و قانونی خود میدانست که کسانی را که در خاک او به اسم دیپلمات دست به جاسوسی میزدند، با مدارک و اسناد معتبر، مورد محاکمه و مجازات قرار دهد. شعار "استرداد شاه و دارایی های او نیز حقیقتاً در حد یک شعار باقی میماند و وسیله ای میشد برای بسیج توده ها و بیمیدان کشتادن

آنان

این نکته را نیز باید اضافه نمود که حمله به سفارتخانه آمریکا و دستگیری جاسوسها، بترتیبی که ذکر شد، مبیاهست در همان سرآغاز پیروزی انقلاب صورت گیرد که هنوز آمریکا فرصت آنرا نیافته بود تا اسناد و مدارکش را منتقل کند و هنوز بزرگترین جنایتکاران تاریخ نظیر "سولیوان" هادرسفارت مشغول کار بودند. لازم بذکر است که در همان اوایل پیروزی انقلاب، عین همین عمل از سوی برخی نیروهای انقلاب صورت گرفت و سفير آمریکا در تهران (سولیوان) دستگیر شد، اما متأسفانه سردمداران دولت موقت، مانع از اجرای کامل این طرح انقلابی شدند و جناب سولیوان جنایتکار و سایر همدستانش از چنگ قهر انقلابی توده ها خلاص کرده و پس از آن از امپریالیسم قدراره بند آمریکا نیز عذرخواهی نمودند!!

و اما امروز چه باید کرد؟...

ما از آنجا که ماهیت هیئت حاکمه کنونی را یک ماهیت کاملاً ارتجاعی و غیر خلقی میدانیم، در نتیجه در ارائه راه حلها و پیشنهادات خود، هیچگاه این هیئت حاکمه را مخاطب نمیدانیم. بلکه بلحاظ اینکه خود را بعنوان کسانی که رسالت سنگین هدایت و راهبری جامعه بردوشان است در قبال توده ها مسئول میدانیم، موظفیم که طرحها و راه حلهای خود را برای مردم خویش بیان کنیم.

بعقیده ما گرچه دولت فعلی تاکنون نتوانسته است برخوردی اصولی با مسأله جاسوسگری داشته باشد و در هیچ زمینه ای حرکت انقلابی انجام نداده است، اما با اینهمه ماهی راهروقت از آب بگیریم، تازه است. اگر دولت ایران ادعای مردمی بودن و انقلابی بودن را دارد، از هم اکنون میتواند با در نظر گرفتن این اصل که برداشتن هر قدمی، مبیاهست در جهت خودآگاهی بخشیدن به توده ها در مبارزه ضد امپریالیستی شان باشد، وارد عمل شود و قبل از هر چیز تضادهای داخلی و خارجی خود را که رشدی غیر اصولی دارند، بشکلی اصولی دسته بندی کند و با هر کدام، برخورد مناسب خودش را بکند تا وحدت و انسجام منطقی بین توده ها برقرار گردد. پس از آن باید زمینه ذهنی انجام محاکمه را در توده ها مهیا سازد و بنام دفاع از حق مشروع و قانونی خویش، در یک دادگاه تمام خلقی با تمام توصیفات که گفته شد، شروع به محاکمه امپریالیسم آمریکا بکند و در دادگاه بین المللی لاهه نیز شکایت خویش را بعنوان سازد. داشتن یک سیاست خارجی مشخص در جانبداری از کشورهای مترقی و ضد امپریالیست و دوری از کشورهای ارتجاعی نظیر پاکستان، برخورد اصولی کردن با بلوک شرق و عدول از موضع خصمانه نسبت به کمونیسم، کمک گرفتن از نیروهای مترقی داخلی و ایجاد یک فضای باز سیاسی برای ابراز آزادانه عقاید و ... همه و همه از ملزومات اجرای یک چنین طرحی در مورد گروگانها میباشد. چرا که رژیم فعلی هم از حمایت بخش مترقی داخلی و هم از حمایت کشورها و جنبش های رهایی بخش انقلابی بی بهره است و لذا، قادر به آغاز و ادامه یک مبارزه اصولی ضد امپریالیستی نمیشد.

با امید پیروزی
والسلام

گروگانها و:

بقیه از صفحه ۳

که از آغاز این روند تاکنون که مدتی یکساله را در بر می گیرد نه تنها خطی ضد امپریالیستی نداشته بلکه حد نهایت بر مبنای یک عملکرد ضد رئیس جمهوری آمریکا یعنی کارتر استوار بوده و بیشتر در جهت حرکت خود هژمونی و شانناژها و تضادها و عقده های موجود در آن مورد استفاده قرار گرفته است. و دقیقاً به همین علت است که مسئله انتخابات در گروگان گیری تأثیر گذاشته و علیرغم جار و جنجالها و شعارهای توغالی و بوج ضد امپریالیستی رژیم اینک روشن میشود که مسئله از جای دیگری آب می خورد و هژمونی بر آن شده است که نشان دهد از مسئله گروگانها تا آنجائی که امکان داشته استفاده کرده و سود برده است و اینک زمان آن فرا رسیده که موضوع آن را حل کرده و از اینطریق نیز سودی عاید ایران سازد. و حال آنکه کاملاً واضح و مشخص است که اظهارات هژمونی مبنی بر استفاده از مسئله گروگانها بی تردید در رابطه با تضادهای داخلی هژمونی است که به کنار رفتن لیبرالها و انجام انقلاب فرهنگی منجر گردید والا هیچ نوع استفاده ای که حاکی از مبارزه ضد امپریالیستی باشد، تاکنون مشاهده نشده و در نهایت اینسان هم مایلند قدم در همان راهی بگذارند که لیبرالها عنوان ساخته اند یعنی باز پس دادن گروگانها در ازای آزاد ساختن ارز بلوکه شده ایران و ...!

ارتجاع در آغاز می کوشید که توسط گروگانها جناح بنی صدر را تضعیف ساخته و با توسل جویی بدان اعتبار وی را در دیدگاه توده ها کاهش دهد، لذا در مقابل درخواست بنی صدر برای آزادی گروگانها در قبال گرفتن آوانس از آمریکا تبلیغات عظیم براه انداخته و در حقیقت می کوشید که خود را ضد امپریالیست جلوه دهد، در حالیکه امروزه آشکارا مشاهده می شود از این سیاست خود دهها بار تنزل کرده و در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا حاضر به باز پس دادن گروگانها و عدم محاکمه آنها شده است!

امروز حساسترین مرحله و زمانی است که خط ضد امپریالیستی رژیم، چهره خویش را آشکارا نشان میدهد، زیرا هژمونی بجای آنکه گروگان گیری را در رابطه با جنگ عراق و ایران قرارداد دهد و از گروگانها و جاسوسها به مسئله جاسوسی آمریکا و جنایت پیشه بودن این رژیم برسد و آن را صورتی ضد امپریالیستی بدهد و امپریالیسم را توسط وسایل تبلیغاتی خود رسوا سازد، آن را در ارتباط مستقیم با انتخابات آمریکا یعنی این بازی فریب و نیرنگ قرار داده و می خواهد بخیال خویش از آن پوئن مثبتی بگیرد. در حالیکه کاملاً در اشتباه است چرا که در اینصورت گروگان گیری بخاطر گروگان گیری مطرح شده و کسی جز خود امپریالیسم از آن سود نخواهد برد، زیرا در اینجا دیگر هدف کم شده است. مگر هدف از گرفتن جاسوس و گروگان نگه داشتن آنها این نبوده است که امپریالیسم را در جهان رسوا کنند؟

باید در این لحظات خطیر و حساس از مسئله گروگانها در جهت گشایش بن بست کنونی جنگ کمال استفاده را بعمل آورد و

در رابطه با بسیج توده ها این جنگ را به یک جنگ ضد امپریالیستی مبدل نمود در غیر اینصورت و بر مبنای حل مسئله گروگانها بر اساس انتخابات در آمریکا، حرکتی در جهت کم کردن و کاهش فشارهای اقتصادی ناشی از جنگ و تکیه کردن دوباره بر شرکت های چند ملیتی جهت نجات از تحریم اقتصادی و انزوای هژمونی آغاز خواهد شد و ایران دیگر بار بازار پررونق امپریالیسم خواهد شد.

براستی آیینی توان از گروگانها برای نابودی امپریالیسم، نجات از بن بست جنگ، جلوگیری از رشد اپوزیسیون داخلی و جلوگیری از رسوخ امپریالیسم به ایران و منطقه استفاده کرد؟ والسلام

شرکت رجایی در؛ بقیه از صفحه ۷

تعهد اخلاقی است و زمانی میتوان برای این امر ضامن اجرایی قائل شد که با متد انقلابی، امپریالیسم آمریکا از ایران رانده شده و ریشه هایش از درون اقتصاد ایران قطع شود.

۳- پس دادن پولهای شاه: که انجام این عمل از جانب آمریکا امری غیر محتمل بوده و بگفته پاره ای از صاحب نظران تنها مدت سه سال وقت لازم است تا میزان این دارائی های پخش شده در دست سرمایه داران آمریکا محاسبه شود.

۴- عدم برداشت آمریکا از پولهای بلوکه شده ایران بعنوان باز پس گرفتن قروض خود.

این چهار مورد، مواردی هستند که رهبر انقلاب آنها را اعلام داشته و البته موردی که رئیس مجلس بدان اشاره کرده است همان درخواست آقای نخست وزیر از آمریکا مبنی بر معذرت خواهی و توبه و اظهار پشیمانی است، بدون توجه به اینکه "توبه گرگ مرگ است!"

لذاست که میتوان اساسی ترین پیامد سفر رجایی را حل مسئله گروگانها یا همان گره کور سیاست خارجی هژمونی دانست، تا جائیکه رجائی بزرگ را معذرت خواهی رسمی و امضای آمریکا از مردم ایران، راه حل این مسئله میدانند، و هنگامیکه خبرنگاران خارجی از او سوال می کنند، در ایران آیا مسئله حل است؟ او جواب صریح را به پدرش مجلس که او فرزند خلف آن است واگذار می نماید.

بنابر این مسئله گروگانها در یک رابطه کاملاً "انفعالی" به ابعاد امپریالیسم ختم می شود، و در شرایط ایران هیچگونه موضع فعالانه ای مشاهده نمی گردد، چرا که بلوکه کردن ارزهای ایران، استقرار "آواکس" در عربستان، دخالت در امور داخلی ایران و ضبط ثروتهای شاه همگی اقدامات فعالی بوده که توسط امپریالیسم آمریکا بر علیه ایران اعمال شده و توقف و ترک این عملکردها هیچگاه مفهوم مبارزه با امپریالیسم را ندارد، بلکه تنها در صورتی ظاهری و سطحی، هجوم امپریالیسم را در یک محدوده اندک متوقف میسازد، باید گفت که علی رغم اظهارات رجایی مبنی بر آنکه "اهداف ناشی از گروگانگیری به تحقیق پیوسته، یا هدفهای ما از گروگانگیری برآورده شده است" به هیچ عنوان صحیح نیست.

توان گفت که تنها هدفهای آمریکا را برآورده کرده است.

حج صحنه..... (۲)

اسلامیات در حج :

پیش از این گفته‌ایم که در صحنه حج و نمایش پرتلاطم انسان در این تأثیر، سه بعد اساسی زیربنای شکل‌گیری انسان که عبارتند از: "کویریات"، "فلسفیات" و "اجتماعیات"، وجود دارد و نیز گفته‌ایم که این شکل‌پذیری درک‌ادر روابط مذکور تنها و تنها در ظل آگاهی به خویشستن (کویریات)، آگاهی به جهان و یا به عبارتی دیگر طبیعت (فلسفیات) و سرانجام آگاهی به اجتماع (اجتماعیات) است. یعنی انسان برای آنکه توانایی ضرورت و رشد و تعالی و تکامل بیابد، قبل از هر چیز باید که از یکسو رابطه خودش را با "خویشستن‌اش" و "جامعه‌اش" و "جهانی" که در آن می‌زیبد بفهمد و درک کند و از سوی دیگر رابطه ارگانهای فوق را نیز با خودش دریابد و لذا در ظل درک چهار رابطه و یا عبارتی دیگر رابطه "جهان با انسان"، رابطه "اجتماع با انسان"، رابطه خود با انسان" و "رابطه انسان با این سه"، هستی را به تفسیر و تحلیل و تبیین کشد و بدین ترتیب "جهان بینی" اش را شکل دهد*.

اما نکته‌ای که در اینجا رخ می‌نماید و موجب طرح یک سؤال ضروری می‌شود این است که آیا با دریافت مراحل کویریات، اجتماعیات و فلسفیات در حج و آگاهی انسان به این روابط و نهایتاً شکل‌گیری جهان بینی او، رسالت حاجی پایان پذیرفته و آخرین پرده نمایش به روی اکران آمده است؟ و یا اینکه نه، هنوز مرحله‌ای از مراحل وجود دارد و گوشه‌ای از کار ناقص است و هنوز تماشاچیان انبوه این صحنه‌های عمیق و ژرف به نتیجه موضوع پی نبرده و مکانیک وار از صحنه‌های متعدد درس‌هایی آموخته‌اند؟

اینجاست که باید بدنبال آن موضوعی گشت که با طرح حرکت حج مفهوم اساسی خویش را باز می‌یابد و دقیقاً مشخص می‌شود که منظور از همه این نقش بازی کردن‌ها چه بوده است. با طرح مختصری از مطالب گذشته که در فوق عنوان شده است، بدین نتیجه می‌رسیم که فهمیدن کویریات و فلسفیات و اجتماعیات و نگرش انسان به چگونگی رابطه‌اش با سه ارگان "خود"، "جهان" و "اجتماع" ایگانه محصولی که عاید می‌شود تبیین و تفسیر او از هستی است که این تبیین را بخوبی میتوان در نمایش حج مشاهده کرد، اما این یک پایه از کار است و تنها

* - برای درک هرچه بیشتر این تفاهیم و تعبیر، مطالعه عمیق مقاله "جهان بینی و انسان" مندرج در آرمان مستضعفین شماره ۵۱ ضروری می‌باشد.

نیمی از رسالت و مسئولیت "حاج" در حج پایان پذیرفته و نیمه و پایه دیگر آن از نقطه‌ای شروع می‌شود که انسان بر اساس تفسیر و تبیینی که از هستی دارد، بتواند سلاحی برای "تغییر" نیز بیابد و در سایه دستیابی به این سلاح قادر به تغییر خویش، جامعه و جهان گردد.

اینک رفته رفته قادر خواهیم بود که این پایه مهم و اساسی را دریابیم و این پایه چیزی نیست جز "اسلامیات"، و اسلامیات عبارتست از: سلاح انسان در جهت تغییر هستی عام از طبیعت خود و جامعه. بعنوان مثال "اخلاقیات" عبارتست از سلاح انسان در جهت تغییر خویشستن که این تغییر بر مبنای تعبیر انسان از خویش که همان "کویریات" است، صورت می‌پذیرد و یا اینکه "سیاسیات" چیزی نیست جز سلاح انسان برای تغییر در "اجتماع" که باید بر مبنای "اجتماعیات" استوار گردد و بالاخره "علمیات" که سلاح انسان است برای تغییر در طبیعت و بایستی مبتنی بر "فلسفیات" باشد.

لذاست که ما در حج حرکتی یکجانبه و مکانیکی تنها برای آگاهی به روابط مذکور مشاهده نمی‌کنیم، بلکه در حج آنچنانکه "کویریات" وجود دارد، "اخلاقیات" وجود دارد. آنچنانکه "اجتماعیات" وجود دارد، "سیاسیات" وجود دارد و آنچنانکه "فلسفیات" وجود دارد، "علمیات" وجود دارد. با کویریات، "نفس" است. با اجتماعیات، "اجتماع" است و با فلسفیات، "جهان" است و برای تغییر ایجاد کردن در این سه "اسلامیات" است.

بنابراین یک پایه مهم حرکت انسان در حج "اسلامیات" است، اما نه آنگونه‌ای که این پایه از پایه دیگر جدا باشد و با پایان پذیرفتن پایه اول، آغاز گردد، بلکه از همان‌اوان شروع حج، "اسلامیات" نیز وجود دارد و با دیگر روابط در هم آمیخته است. یعنی این پایه مهم از زمانیکه کویریات انسان در "میقات" شروع می‌شود، رخ می‌نماید و بدو سلاح تغییر مناسب را که عبارتست از: "اخلاق" می‌دهد. چرا که اساساً "اسلامیات" عبارتست از "تغییر" بر مبنای "تفسیر".

در میقات، رابطه میان "کویریات" و "اخلاقیات" آشکار می‌شود. انسان در میقات ارتباطش را با "خود"ش کشف میکند و بینهایت طلبی "حاکم بر نفس خویش را در می‌یابد و آن "خصوصیاتی" را که بر اساس سیلان و اراده و انتخاب از "خصلت‌ها" شکل گرفته‌اند، می‌فهمد و سپس با محدود کردن و در حصار قرار دادن آنها در سایه اخلاقیات، پایه اول اسلامیات را بنا می‌نهد. چرا که بر مبنای تعریف گذشته، اسلامیات چیزی نیست مگر: سلاح انسان برای تغییر بر مبنای تفسیر و تبیین و تحلیل، که این تغییر مدلول انسان و اجتماع و جهان و تاریخ قرار می‌گیرد. و لذا هر جایی که سلاحی برای تغییر دیدیم، اسلامیات موجود است. که این سلاح تغییر از همان اولین مرحله حرکت حاج، یعنی پوشیدن احرام در میقات، میتوان مشاهده کرد. حاجی بر اساس کویریات، اخلاقیات را استوار می‌کند - "تخلّقوا باخلاق الله" - و خود را

در مرحله اول پس از آنکه اخلاقیات شکل پیدا کرد و اجتماعیات شکل یافت، در سایه حرکت اجتماع و حرکت تاریخ، بر مبنای عشق طواف و تلاش سعی، حجاج وارد سرزمین عرفات میشوند. و در آنجا پیوند خود را با فلسفیات می یابند و پس از این جمع بندی و اتصال و پیوند، "علمیات" حاصل میشود. عبارت دیگر "اسماء کلها" (علم) در ظرف وجودی آدم (عشق) ایجاد می شود و انسان را در مرحله قبول امر شیطان (انتخاب خودآگاهی) و نفی جبرها قرار میدهد و پس از شناخت، خودآگاهی بکف می آورد و این در سرزمین مشعر، یعنی محل شعور و خودآگاهی حاصل می آید. لذا است که عرفات بدون طواف معنی ندارد و حتی عرفات قبل از طواف نیز بدون مفهوم است چرا که "علمیات" بدون عشق "ساینسیسم" است و عشق بدون "علمیات" "تصوف" و تنها و تنها علم در کادر عشق است که "خودآگاهی" می آفریند.

پس بر مبنای عشق طواف پایه، چهارم "اسلامیات" که همانا "علمیات" است بکف می آید و بالاخره در منی، ایمان، عشق، ایده آل، آرزو و تغییر همه جانبه خود، اجتماع، تاریخ و جهان شکل می یابد.

رمی جمرات و قربانی حاجی در منی عبارتست از: مقابله انسان با تمامی موانع حرکتی راه تکامل که در ظل حاکمیت بر کویریات، تسلط بر اجتماعیات و غالبیت بر فلسفیات و سرانجام سکنداری حرکت تاریخ در ظل سه سلاح اخلاق، سیاست و علم، اسلامیات را به مرحله ای مشخص می رساند. لذا است که بندی از اسلامیات حج از مکه آغاز می شود، چرا که میقات سرمنشاء آنست و تا منی ادامه می یابد.

و اما فلسفه اینکه اسلامیات پیوسته در اسلام در کنار کویریات و اجتماعیات و فلسفیات قرار دارد، یعنی اخلاقیات در اسلام در کنار درک روابط خود، اجتماع و جهان است. به موضع انسان و جهان یا موضع انسان و محیط باز می گردد، زیرا خود، اجتماع و جهان، اساساً "ایجاد کننده" محیط هستند. محیطی که انسان در آن تکامل می کند* و لذا اخلاقیات، سیاسیات و علمیات عبارتند از: موضع انسان نسبت به تغییر محیط. اجتماعیات و کویریات و فلسفیات مبین رابطه محیط است با انسان و اخلاقیات و سیاسیات و علمیات نشان دهنده رابطه انسان با محیط.

از اینرو است که اسلام، قرآن و توحید، همواره تفسیر و تحلیل و شناخت را در کنار دگرگونی و تغییر مطرح می کنند و گرچه اسلام برای مسئله شناخت و درک روابط فوق تقدمی قائل است، اما از این دیدگاه تفسیر بدون تغییر مفهوم و معنایی ندارد و از اینرو است که ایدئولوژی حرکت آفرین اسلام چگونگی و جهت تغییر را نشان

به اخلاق خدا می سازد. لباس اخلاق بتن می کند و به طرف "اخلاق الله" که "طواف" است به سیلان درمی آید و بر مبنای عشق به خدا و بگونه، این مطلق زوال ناپذیر خود را شکل می دهد.

پایه دوم اسلامیات، اجتماع است که از "سعی" تا "منی" این تغییر وجود دارد و انسان تلاش می کند تا در سعی صفا و مروه، هاجروار اجتماعیات را درک کرده و پس از آن "سیاسیات" را شکل دهد. عبارت دیگر حرکت و تکاپوی حاجی در سعی صفا و مروه حرکتی است برای تغییر بخشیدن به اجتماع.

سومین پایه اسلامیات در "حج اکبر" صورت می پذیرد و آن تلاش در جهت تغییر تاریخ است. تغییر تاریخ به چه معنی؟ به این معنی که تاریخ، نه سرگذشت جلادان حاکم بر تاریخ و توده ها و نه آن نوکر حلقه بگوش کاخداران و زرمداران و زورمداران و تزویرگران، بلکه تاریخ در آن شکل حقیقی اش که علم شدن انسان است، حرکتی بود که از آدم شروع شد و به ابراهیم رسید و محمد آخرین حلقه تسلسلی آن بود.*

یعنی تاریخی که آدم زیر بنایش است و با حرکت ابراهیم جان می گیرد و با تلاش محمد مایه می یابد و اگر چه بر چمگذار نام آور این تاریخ ابراهیم است که پیوسته آن را بر دوش و کول خویش حمل می کند، ولی او نیز در ادامه حرکت آدم آن را شکل میدهد. تاریخ بدون آدم، تاریخ بدون انسان است. تاریخ بدون شدن است. معنی و مفهوم ندارد. تاریخی میشود در شکل واقعی آن که امروز مشاهده می کنیم. نوکر حلقه بگوش ستمگران حاکم بر انسان.

آری سومین پایه اسلامیات در حج تاریخ است. تاریخی حاکم بر عرفات. در عرفات انسان (آدم)، اجتماع (حجاج) و علم (شناخت) با یکدیگر پیوند می یابند و در ادامه نهضت ابراهیم، این حرکت سیلان می یابد و تاریخ تغییر می کند.

و اما پایه یا بعد چهارم اسلامیات در حج "فلسفیات" است. در این باب باید گفت که فلسفیات بسان کویریات و اجتماعیات مرحله ای در کنار دیگر مراحل نیست. بلکه بستری است که بر مبنای نیاز انسان نسبت به جهان استوار است. این است که فلسفیات را میتوان در سراسر دوران حج دریافت، آنهم در قالب زمان که زمان یعنی حرکت. بدین ترتیب در سراسر حج فلسفیات را میتوان مشاهده کرد، روز، شب، وقت و زمان. اما علمیات را که سلاح تغییر انسان بر مبنای فلسفیات است پس از شکل گیری اجتماع در عرفات می بینیم. یعنی بعد از عشق و طواف، علمیات در عرفات است.

* می گویند آدم در صحرای عرفات هبوط کرده است و آنچه تا آنکه میدانیم ابراهیم نیز حرکت خویش را در همین حول و حوش و با ساختن کعبه جلا بخشید و سپس محمد در مکه، مکان کعبه، رسالت پیامبری خویش را آغاز کرد. این است که در حج، تاریخ نشأت یافته از آدم و جان گرفته از ابراهیم و مایه گرفته از محمد می یابیم.

* توجه شود، نکته حساس در اینجا این است که منظور از محیط صرفاً "وجود خارج از وجود انسان نیست بلکه مسیری است که انسان در آن تکامل پیدا می کند و انسان در سه چیز متکامل می شود، خود، اجتماع و طبیعت (جهان).

میدهد.

اهمیتی که قرآن به مسئله تغییر و دگرگونی توسط انسان میدهد، گویای این مهم است که اسلام دقیقاً "انسان را در محیط قرار میدهد و نه محیط را در انسان، و بدین ترتیب است که می‌کوشد همواره رابطه "تفسیری-تغییری" را در کادر "انسان-محیط" و "محیط-انسان" مطرح کند و رابطه تنگاتنگ انسان را با محیط یاد آور شود. زیرا انسان بدون درک رابطه خود با سه پارامتر تشکیل دهنده محیط قادر به انجام هیچگونه تغییری نیست. پس باید قبل از هر چیز آنها را بر مبنای معیارهای وجودیشان درک کند و بشناسد و سپس به انجام تغییر دست یازد.

در سابه همین نگاه است که ما نخواهیم توانست در سراسر حج نقطه‌ای بیابیم که در آن نقطه، کویریات باشد ولی اخلاقیات نباشد، اجتماعیات باشد ولی سیاسیات نباشد و...

یکی از مسائل اساسی و زیربنایی دیگری که باید در اینجا بدان توجه وافر داشت این است که بطور کلی کلیه ابعاد اسلامیات در مکتب‌پلور نمی‌یابد و شکل نمی‌گیرد، بلکه تنها گوشه‌ای و یابیمی از اسلامیات در ظل ۱۳ روز سیلان حاج در مکه نمودار می‌شود و حج "اصغر و اکبر" را پشت سر می‌گذارد. یعنی هنگامیکه حاجی حرکت کلی خود را در طول ۱۳ روز (سمبل ۱۳ سال حرکت کلی پیامبر) به انجام رسانید، در ادامه آن مرحله تکاملی اش فرا می‌رسد، و آن این است که اگر وی توانست بر مبنای کویریات، اخلاقیات و بر مبنای اجتماعیات، سیاسیات و بر اساس فلسفیات، علمیات بدست آورد و این روابط فهم نماید، این حقیقت برای او روشن می‌شود که همیشه نمی‌تواند این چنین حرکت کند. یعنی بدون عصای انبیاء و راه آنان، ادامه یک حرکت تکاملی امکان پذیر نیست. انسانی که از مرز درک اسلامیات در مرحله حج اصغر و حج اکبر گذشته است، چگونه خواهد توانست این رسالت سنگینی را که اینک پس از رشد و تکامل و تعالی بدوش نهاده شده است، بدون فهم حرکت انبیاء به مقصد برساند و بدون آن از این راه صعب العبور بگذرد و در این تاریکی محض چراغی برای هدایت شوندگی نداشته باشد.

آری، انسانی که توانسته است تا این درجه از تکامل و رشد پیش آید و تلاشهای بسیاری را برای انسان سازی، اجتماع سازی و جهان سازی تجربه کند، اگر حرکتش را به همین جا ختم نماید، به بن بست خواهد رسید. لذا باید که خود را به مکتب متصل سازد و اسلامیات بدست آمده، بتواند از کادر ضابطه ها بیرون آمده و روابطی را به او نشان دهد.

و انسان بدین نکته حساس که می‌رسد از خود می‌پرسد، براستی چه باید کرد؟ آیا حرکت را باید پس از رمی جمرات و قربانی در "منی" پایان پذیرفته انگاشت و بازگشت، یا اینکه باید پخته تر شد و بسان محمد حرکتی بیست و سه روزه سمبل بیست و سه سال داشت و اگر اینطور است پس باید بسوی مدینه شتافت و ده روز نیز در آنجا مأوا گیرد.

این است که باید پس از مکه به مدینه روی آورد و در کنار

محمد قرار گرفت. محمد رسول الله (ص) ادامه تسلسلی نهضت ابراهیم و متصل به تاریخ نهضت آدم، نمودار انسان کاملی که از "میقات" شکل پیدا کرده است.

مدینه جامعه ایست که محمد ساخته. محمد در مدینه، محمد و مدینه در تاریخ با یکدیگر در هم آمیخته اند و این است تاریخ حقیقی که جویای آن هستیم. آدم سیلان یافت و به ابراهیم رسید، ابراهیم پرچم توحید را به محمد سپرد و در ظل این حرکت شعارنهایی آنها این بود:

"قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواة بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا "اربابا" من دین الله فان تولوا فقلوا اشهدوا بانا مسلمون." (۶۴ آل عمران)

پس ای انسان به حج رفته، اگر در این صحنه عظیم و پر تلاطم رشد نیافته باشی و اگر در حج قبول نشده باشی و خلاصه اگر به میقات و طواف و عرفات و مشعر و منی نرفته باشی، نمیتوانی به مدینه بیایی. زیرا اولین شرط آمدن به مدینه این است که در ظل ۱۳ روز حرکت مکی، متقی و مطهر و مجاهد گشته و صاحب تقوی و طهارت و مجاهدت گردی، آری صاحب تقوی، چرا که مکتب تنها برای تقوی پیشگان دارای هدایت است:

"ذالک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین"، و پس از آن، تنها کسانی به راههای خدا هدایت می‌شوند که در راه او مجاهدت کنند: "والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا" و بالاخره تنها آنانی توانایی آن دارند که به مکتب نزدیک شده و متصل گردند که مطهر باشند: "لایمسه الا المطهرون"!

و اگر تو متقی و مجاهد و مطهر باشی خواهی توانست که به مدینه محمدآبی و تکامل خویش را ادامه دهی، در غیر این صورت آمدن تو به مدینه بسان مسافرت یک توریست است که برای دیدن جایگاه محمد حرکت کرده است!

لذا شرط اول قدم گذاشتن به مدینه سیلان و پویایی یافتن در ظل اسلامیات حج است، چون تقوی و عشق و ایمان و طهارت و مجاهدت تنها در حرکت حج حاصل می‌آید. تقوای زاعیده، عشق طواف، تقوای زاعیده، علم و شناخت و عرفان، تقوای زاعیده، ایمان منی، جهد ناشی شده از طواف تا مسعی و از مسعی تا عرفات و از عرفات تا مشعر و منی در دو صورت "حرکت" و "وقوف"، طهارت ناشی شده از رابطه متقی با نفس و اجتماع و تاریخ.

پس انسان مجاهد متقی مظهر کسی است که در طول حرکت حج ساخته می‌شود. انسان می‌سازد، اجتماع می‌سازد، تاریخ می‌سازد و جهان می‌سازد و سپس به سرزمین محمد یعنی مدینه وارد می‌گردد، چرا که محمد برای او اسوه ای نیکوست، اسوه ای که توانسته است امه وسط را برپا کند: "لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه سوکذالک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیدا".

محمد انسانی است که خود امام است و جامعه اش مدینه

بالله و ملائکته و کتبه و رساله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر - پیامبر بدانچه گه از سوی پروردگارش به جانب او فرستاده شد ایمان آورد و مؤمنان هر کدام به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگان او ایمان آوردند و (گفتند) که بین احدی از پیامبرانش فرق نگذاریم و گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا از سوی تو آموزشی و بازگشت بسوی توست. (۲۸۵ بقره)

آیه فوق بیانگر این است که حرکت یک انسان بازگشته از حج و روی آورده به مدینه باید که در بستر تاریخ و دریافت سیلان و جهت حرکتی محمد، آخرین حلقه تسلسلی انبیاء مرسل که میان آن تفاوتی نیست و همگی از جانب خدا و برای هدایت نسل انسان فرستاده شده اند، جریان یابد.

باید در مدینه تاریخ را آغاز نمود و صورت و نمای محمد را در این آینه مشاهده کرد و دریافت که تاریخ، علم شدن انسان است و اسوه و امامی چون محمد تنها در لوای تاریخ ارزشمند است.

انسان پشت سرگذارنده حج در مدینه مذکر است و وحی را بجان و دل می پذیرد تا در جهت تکامل و "شدن" خویش خوراک برای تغذیه داشته باشد. این وحی است که برای رشد اخلاقیات و سیاسیات و علمیات (اسلامیات) قوت و غذا می رساند و حرکت انسان را تکمیل می کند.

باشد که پایه دوگانه اسوه و ذکر در مدینه که جامعه نمونه پیامبر است، برای حاج تکمیل کننده و متمم کننده سفر حج باشد که در ظل این سفر توانایی چگونه "شدن" و چگونه ساختن و "چگونه" حرکت کردن را بیاموزد! "والسلام"

نام دارد و سیلانی دارد که از ابراهیم آغاز شده و اینک به حاجی رسیده است. لذا سکه مطهر متقی مجاهد، یعنی حاجی می بایست که محمد، اسوه اش را در مدینه مشاهده کند و پس از تعادل دادن به غصتهای و بدی خویش و خصوصیات را که در رابطه با عشق به الله و در لوای "تخلقوا به اخلاق الله" شکل داده، سبیل سیلان خود یعنی محمد را بیاید، چرا که او محتاج به یک نمونه است، حرکتش بدون یک نمونه ای چونان محمد لنگ است! آری اگر حاجی از میقات به طواف رود و از آنجا به سعی و سپس به عرفات و مشعر و منی، اما به مدینه بسیج نکند و نشتايد، برای "شدن" الگویی ندارد، امام و اسوه ای ندارد و نمی داند که خود را بسان چه کسی بسازد و این ضوابط مکتبی را در وجود چه کسی بیاید که، راه خدا معالم می خواهد، راه عشق نمونه می خواهد!

اما در مدینه بغیر از نمونه یافته برای ساختن "خویش" هدف دیگر نیز وجود دارد و آن پیدا کردن جامعه نمونه است. این جامعه، مدینه محمد است، همان مدینه ای که خداوند بدان قسم می خورد - (لا اقسم بهذا لیلک) - قسم به جامعه ای که محمد برپا نمود، جامعه ای که بر اساس سعی استوار است و مجلسو از انسانهایی است که بر مبنای اخلاق خدا در صدد ساختن خویش اند و اسوه شان محمد است.

اجتماعی که بر سکوی ایمان و انسانیت استوار است، این اجتماع زائیده ابزار تولید نیست، این اجتماع معلول نیست بلکه خود علت است. بنابراین حاجی، دومین هدفی را که در مدینه پی می گیرد، آموختن، چگونه اجتماع ساختن از محمد است.

و بالاخره مرحله سوم حرکت حاج در مدینه، سیر در تاریخ است و اتصال دادن خود با آن. او در مرحله اول که خود را با امام و اسوه ای چونان محمد روبرو می بیند معنی این جمله را که بارها و بارها در نماز تکرار می کند در می یابد که السلام علیک ایها محمد - همه الله و برگشته - و به پیامبرانی درود می فرستد که می خواهد خود را پس از ۱۰۰۰ ساله نمونه آنها یعنی محمد بسازد. در حالیکه همین حاجی در مرحله سوم این جمله سلامهای نماز را بیاد می آورد - السلام علینا و علی عباد الله الصالحین - و برخورد و بندگان صالح خداوند درود می فرستد و بدین ترتیب با تاریخ اتصال می یابد.

آری باید که در مرحله دریافت تاریخ، محمد و مدینه را در رفتگاه زمان یعنی حرکت قرار داد و ریشه هایش را در حرکت آدم و ابراهیم خلیل الله به رای العین مشاهده کرد و محمد کسی نیست، مگر یک مژگن در ادامه حرکت ابراهیم.*

حاجی باید که در مدینه این آیه پر محتوی را شعار خویش قرار دهد و چنین بگوید:

"امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن"

* - در اینجا مذکر به مفهوم ذکر کننده است.

شرکت رجایی در بقیه از صفحه ۲۴

اگر گروگانگیری مقبول رهبرانقلاب، چون عملی ضد امپریالیستی بوده، بزرگتر از انقلاب ضد استبدادی است؟! بنابراین هم چون انقلاب اول که نابودی سلطنت را در پی داشت اینهم باید در طریق نابودی امپریالیسم طی طریق کند لکن بسیار بدیهی است که چنین نبوده و نخواهد بود. و خلق ایران بهترین قضاوت گر است که کجای شروط آقایان برای حل مسئله گروگانها، قدمی است حتی بسیار کوچک در راه نابودی امپریالیسم آمریکا؟! کما اینکه دیدیم، مقامات آمریکایی هم اعلام کردند که رژیم جمهوری

اسلامی در حرکت اخیر خویش در راه عادی شدن رابطه اش با آمریکا، انعطاف پذیری بسیاری از خود نشان داده است و صد البته که این امر معنایی جز عدول از مبارزه ضد امپریالیستی حتی در آن محدوده ای که هژمونی در نظر داشت، ندارد. پیامد دوم سفر رجایی به سازمان ملل بر اساس حل مسئله گروگانها، اینست که خواه نخواه آمریکا، ا.ا. س. را ترمیم خواهد نمود. س.ا.ا. س. گفت که سفر رجایی به سازمان ملل چراغ سبزی را به امپریالیسم آمریکا بود که رضایت مقامات واشنگتن را هم برقه خویش نمود. و اینک باید منتظر نظرات مجلس بود و دید که نهایتاً ایران برای باز پس دادن گروگانها چه بهایی را طلب می کند و مذاکرات غیر علنی او به کجا خواهد انجامید.

"والسلام"